



## فهرست مندرجات

- کتاب درسی و لغت سازی ۶-۱  
شاه صفی و ساعت ساز سویسی ۱۸-۷  
تاریخ مختصر طب اسلامی بقلم آقای دکتر غنی ۳۱-۱۹  
فرمان تدریس نظامیه نیشابور بقلم آقای عبدالحسین نوائی ۴۳-۳۲  
نخستین رابطه سیاسی ایران با امریکا ۶۱-۴۴  
بعضی تضمینهای حافظ بقلم آقای محمد قزوینی ۷۱-۶۲  
کاسه سفالین زرین فام بقلم آقای دکتر مهدی بهرامی ۷۷ ۷۲  
بعضی ملاحظات بقلم آقای دکتر غلامحسین صدیقی ۸۰-۷۷



# یادگار

بهمن ماه ۱۳۲۳ ژانویه - فوریه ۱۹۴۵ صفر - ربیع الأول ۱۳۶۴

مسائل روز

## کتاب درسی و لغت سازی

اولیای وزارت فرهنگ ما اخیراً دستوری یا باصطلاح فرهنگستان بخشنامه ای بامضای آقای دکتر صدیق وزیر فرهنگ و معاون فرهنگستان صادر کرده اند در باب لغات ریاضی که در کتب درسی جدید وارد شده و باعث اشکال فهم مطالب و موجب هرج و مرج در کار تدریس گردیده است .

این « بخشنامه » را اگر « توبه نامه » بخوانیم بيمورد و بیجانست زیرا که در آن پس از ذکر چند مثال بسیار مضحک از حالت خود سری و هرج و مرجی که در امر ساختن لغات و استعمال اصطلاحات تازه و بی معنی پیش آمده چنین مذکور است :

« بجهت مذکور در فوق فرهنگستان ایران در ضمن تجدید نظری که در معادلهای مصوب و تعیین طرز استعمال صحیح و جدا کردن آنها از مشتقات و معادل های ناصواب رایج در خارج بعمل می آورد از لحاظ فوریت و اهمیت موضوع در مورد کتب ریاضی تصمیم گرفت که لغات و اصطلاحات علوم ریاضی که سابقه در



زبان فارسی دارد و اخیراً لغات جدیدی بجای آنها بکار برده شده است  
کما فی السابق معمول و مجرا گردد».

در این دستور فرهنگستان بعد از ده سال تیشه زدن بریشه زبان فردوسی و سعدی و حافظ یا باصطلاح این بخشنامه « معادل سازی » اینک بر اثر نتایج سوئی که از این خرابکاری حاصل شده اجازه می دهد که لغات و اصطلاحاتی را که سابقه در زبان فارسی دارد کما فی السابق استعمال کنند و در حقیقت با این اجازه از این فترتی که پیش آمده بدون اینکه اقرار کنند معذرت میخوانند و توبه میکنند اما بدبختانه این توبه یاز چنانکه شاید و باید چندان از سر صدق و صفا نیست و آن رایحه ندامت و تبری از معاصی که گناه کار را شایسته و مستحق غفران و بخشایش نماید از آن استشمام نمیشود، این حال بی اختیار شخص را بیاد شعر آن شاعری می اندازد که میگوید :

دردل هوس گناه و بر لب توبه      زین توبه نادرست یا رب توبه

اگر چنین نیست چرا فرهنگستان صاف و ساده نمیگوید که عمل سابق غلط و لغو بوده و هر ج و مر جی که امروز مشاهده میشود بهترین دلیل غلط و لغو بودن آنست ، بعد از این نباید در این عمل اصرار شود و هیچکس نیز اجازه ندارد که باین کار دست بزند .

بدبختانه دستور وزارتی یا بخشنامه فرهنگستان نه اینکه از این صراحت لہجہ خالی است بلکه معلمین را دعوت میکند که : « با مراجعه بفهرست های رسمی لغات مصوب فرهنگستان و دقت در موارد استعمال صحیح و مخصوص آنها از استعمال و آموختن معادلہائی که از مصوبات فرهنگستان نبوده و همچنین از استعمال مشتقات غیر مصوب که از طرف بعضی از مؤلفان و معلمان معمول شده است جدّاً خودداری نمایند » .

سبحان الله ! اگر استعمال لغات قیاسی است پس هر کس حق دارد که لغت بسازد و مشتقات درست کند ، بنا بر این « مشتقات مصوب » و « مشتقات غیر مصوب » یعنی چه ؟ مگر فرهنگستان پارلمان است و اعضای آن از طرف اهل ادب این مملکت بر رأی عمومی و مخفی برگزیده شده اند تا مردم بایشان جواز داده باشند که بجای



تمام ایشان « مشتقات مصوب » درست کنند و اگر دیگری در این کار مداخله کرد محکوم و ملعون باشد؟ چون چنین حقی کسی باعضای فرهنگستان نداده بفرض این که استعمال لغات قیاسی شمرده شود هر کس که بزبان فارسی آشنائی دارد عیناً صاحب همین حق خواهد بود و شاید هم در میان این جماعت کسانی پیدا شوند که از جهت حسن سلیقه و لطف ذوق دست کمی از اعضای فرهنگستان ما نداشته باشند.

نکته اساسی اینست که لغات قیاسی نیست و هیچکس یا هیچ جمعیتی نمیتواند و حق ندارد که لغت بسازد و قیاساً مشتقات تصویب کنند. علمای لغت همه وقت و در همه جا گفته اند که لغات توقیفی و موروثی است، استعمال عامه و حسن قبول خواص اهل ادب از همین استعمالات عامه و ذوق زمان بیک لغت حق حیات و جواز آزادی استعمال میدهد و تا این حال باقیست کسی یا هیأتی نمیتواند تیغ بی دریغ بر کشد و آنرا بکشد و ساخته و پرداخته خود را که نه عامه آنرا میفهمند نه مقبول خواص و ذوق زمانه است غاصبانه بر جای خود بنشانند.

در همین بخشنامه نوشته شده است که: « لازم است در سال تحصیلی جاری نیز کلیه معادلهای مصوب فرهنگستان را در مورد علوم ریاضی با اشاره بلغات معمول سابق بکار برند مثلاً هنگام تدریس مبحث «افزایش» در حساب یادآوری نمایند که در این مورد کلمه «جمع» نیز میتوان بکار برد تا بتدریج ذهن دانش آموزان با لغات رایج سابق که بعضیها تصور کرده اند باید بکلی متروک شود آشنا تر گردد و بدانند که حتی در استعمال معادلهای جدید مصوب فرهنگستان هیچگونه اجباری وجود ندارد و نیز بایان ساده توضیح داده شود که منظور از انتخاب معادلهای فارسی برای اصطلاحات علمی نهی استعمال لغات رایج سابق نبوده و بلکه اختیار غالب معادلهای مذکور فقط بعنوان تعیین مرادف است نه بقصد منع استعمال کلمات سابق ».

گذشته از اینکه کلمه «افزایش» یعنی «مشتق مصوب» فرهنگستان بهیچوجه معنی کلمه «جمع» را در مورد آن عمل حساب که همه میدانیم نمیرساند و اگر هم از جهت معنی لغوی با آن بقول این بخشنامه «مرادف» باشد باز مصطلح و مفهوم نیست و ساختگی و قرار دادی است این قسمت از بخشنامه سراپا ساده لوحانه و سفسطه آمیز است. منشی این بخش نامه مینویسد که ما کلمه «افزایش» را وضع کرده ایم تا بتدریج



ذهن دانش آموزان با لغت فارسی رایج سابق یعنی «جمع» آشنا تر گردد. آیا ذهن مردم ایران از بقال گرفته تا مستوفی الممالک از هزار سال پیش بکلمه جمع آشناتر بوده است یا بکلمه افزایش که هیچوقت در فارسی بجای جمع یعنی آن عمل حسابی معروف معمول نبوده؟ بلی در حسابهای دیوانی عهد ساسانی دیران ایرانی (دیر در اینجا بمعنی منشی است نه بمعنی بیمعنی معلم دوره متوسطه چنانکه اعضای فرهنگستان تصویب فرموده اند) عمل جمع و تقریق حسابی را بنام «کاست و افزون» میخوانده اند ولی این اصطلاح با انقراض دولت ساسانی از میان رفته و هیچکس بعد هادیگر آنرا استعمال نکرده است.

گذشته از این در این جمله چنین مذکور است که: «دانش آموزان . . . . . بدانند که حتی در استعمال معادلهای جدید مصوب فرهنگستان هیچگونه اجباری وجود ندارد . . . . . و توضیح داده شود که منظور از انتخاب معادلهای فارسی نهی استعمال لغات رایج سابق نبوده . . الخ».

ما از این اقرار اعضای محترم فرهنگستان که در استعمال لغات آن مؤسسه هیچگونه اجباری وجود ندارد و غرض ایشان نهی استعمال لغات رایج سابق نبوده بسیار خوشوقتم. اما اگر حافظه ما هم مثل حافظه اعضای فرهنگستان کوتاه نیاید و درست کار کند بیاد داریم که چقدر بقول خود ایشان بخشنامه های شدید در باب لزوم استعمال لغات مصوب فرهنگستان و تهدید مردم در صورت تخلف صادر شده است حتی برای آنکه امثال نگارنده جسارت تخلف نداشته باشند کار را بآنجا کشانند که لغات مصوب فرهنگستان را بصفحه ملو کانه موشح سازند تا کسی دیگر جرأت مخالفت نکند. یکی از وزرای عدلیه وقت که در این راه اصراری بخصوص داشت و مشتق و مرکبی نبود که از کلمه «داد» معمول نکرد روزی در یکی از جلسات فرهنگستان بزور همان چماق «صفحه ملو کانه» نگارنده را ظاهراً ساکت ساخت و چیزی نمانده بود که با اصطلاح فرهنگستان یک «پرونده» نیز برای او درست شود. چرا برای اینکه نگارنده اصرار داشتم که کلمه «برق» بهمین معنی معمول و مصطلح و مفهوم امروزی بجا ماند و ایشان میخواستند آنرا بجرم اینکه یک سر آن قاف عربیست



بلغاتی نظیر کاهربا و الکتریسیته مبدل سازند.

باری درد دل ما از این فرهنگستان که کار خرابی زبان فارسی را بحدی رسانده که شوری آنرا حتی «خان» هم فهمیده و بفریاد و توبه و انابه برخاسته است زیاد است شرح این درد دل را علی العجاله برای موقعی دیگر میگذاریم و اجمالا میگوئیم که تا فرهنگستان بیع قطع از لغت سازی یا مجامله و مساهله در باب غلط کارهای سابق خود دست برندارد و مثل آکادمیهای سایر ممالک بکارهای اساسی تر نپردازد که مآل و منظور از آنها اشاعه و بسط ادب و حفظ لغت فارسی باشد نه تخریب بنیان و انهدام اساس آن این نزاع ما با آن برقرار خواهد ماند و یقین داریم که در این مبارزه ما تنها نیستیم بلکه جمع کثیری از علاقه مندان واقعی بزبان و ادبیات فارسی و ارباب فهم و ذوق در این مرحله پشتیبان ما هستند و خواهند بود بنابراین از این موضوع میگذریم و بموضوع دستور وزارت فرهنگ در باب اصطلاحات و لغات کتاب درسی ریاضی بر میگردیم. اولیای وزارت فرهنگ در این «بخشنامه» از خود سری بعضی از معلمین در وضع اصطلاحات و لغات جدید نالیده و ازدکانی که دیگران بالا دست دکان فرهنگستان باز کرده اند عصبانی شده اند. این ناله و اظهار عصبانیت بکلی بی مورد است زیرا که این کار اگر خوب است چرا حق انحصاری آن امتیاز مخصوص اعضا فرهنگستان باشد و اگر بد و قابل ملامت است چرا خود این باب را مفتوح کردند و با این عمل اجازه ضمنی بهر کس دادند تا از سر جهالت یا غرض ورزی لغت سازی کند و از اعضای فرهنگستان در این میدان بیشتر بتازد.

وقتی که از حدود سال ۱۳۱۲ ما می دیدیم که از کارخانه لغت سازی اطاق وزیر معارف وقت اصطلاحاتی نظیر دانشگاه و دانشکده و دانش سرا و دانشیار و دبیر و دفتر خانه و فرهنگ و غیرها بیرون می آید و ما با تمام قوی از پیشرفت این جنایت ادبی جلو گیری می کردیم عاقبت سوء این بدعت را میدانستیم. بدبختانه در این مبارزه ما مغلوب شدیم زیرا که یکعده از همکاران ما یا از ساده لوحی یا برای مزاج گوئی و تقرب بمقام وزارت جانب بدعتگذاران را گرفتند و با آوردن شواهد و امثله نجسب و بی مورد و تشویق و ترغیب ایشان سب سیدی را که در مقابل این سیل خانه بر انداز وجود داشت شکستند و کار را بروز امروز کشاندند.

نونهالان ما که حالیه در مدارس در فهم این لغات و اصطلاحات عاجز میمانند و فرا گرفتن آنرا بسی مشکلتر از قضایای ریاضی می یابند باید از جان و دل بکسانی



که اول بار این راه را باز کرده و این بدعت را گذارده‌اند نفرین و لعنت بفرستند و کسانی هم که امروز با صدور این قبهل «بخشنامه»ها در حقیقت می‌خواهند گناهان دیروز خود را کفاره بخشند باید بدانند که این معصیت از نوع آن معاصی کبیره‌ایست که کفاره پذیر نیست و مرتکب تا ابد بتوابع آن گرفتار خواهد ماند و حاصلی جز نفرین و لعنت بر نخواهد داشت، چه خوش گفته است اسدی شاعر آنجا که می‌گوید:

منه نورهی کان نه آیین بود      که تا ماند آن بر تو نفرین بود

چون ما در این مرحله از اولیای وزارت فرهنگ و اعضای فرهنگستان بکلی مایوسیم و در ایشان آن شهامت و جلالت را نمی‌بینیم که بر خلاف سیره و روش خود برفع خطر عظیمی که در راه تعلیم و تربیت اطفال بیگناه ایرانی پیش آورده‌اند بکوشند و این تخته سنگ مهیبی را که در خط سیر ایشان ایجاد کرده‌اند بردارند. علمین و آموزگاران محترمی را که از هر کس بهتر باین مشکل پی برده‌اند و از هر کس هم بیشتر بر رشد و نمو نونهالان زیر دست خود علاقه دارند مخاطب ساخته ایشان را بعزت و حرمت زبان و ادبیات شیرین فارسی و بعشق و محبت پاکی که بتربیت و ترقی اطفال ایرانی دارند سوگند میدهم که از استعمال کلیه لغات و اصطلاحاتی که فرهنگستان تصویب کرده یا این و آن بهوی و هوس خود ساخته و بدست کرسی نشینان فرهنگستان بتصویب رسانده و بصحّه ملوکانه موشح نموده‌اند و استخدام آنها موجب صعوبت فهم شاگردان و اغلاق و اشکال دروس ساده شده‌است خودداری بفرمایند و تعلیمات خود را بهمان زبان و بیان که اطفال ساده‌ذهن می‌فهمند اند و پدران ایشان می‌فهمیده‌اند تقریر نمایند و از هیچ کس هم بیم و باکی نداشته باشند. عددشمارا در اختیار این راه ذوق سلیم و سلیقه مستقیم و فهم درست همان شاهگردان خردسال شما بهر کس که مدعی خلاف این طریقه باشد خواهد فهماند چه غرض اصلی از هر تعلیم و تدریسی سهولت فهماندن مطالب است بزیر دستان و بیخبران. هر زبان و لغت و اصطلاحی که باعث اشکال این کار شود و سد راه فهم و ادراک باشد بیمعنی و دور انداختنی است بخصوص که آنرا جمعی از پیش خود ساخته و خود نیز پس از مدتی فشار و تهدید و تحمیل آنها بزور «بخشنامه» و «صحّه ملوکانه» بنا رسائی و نادرستی آنها پی برده و با صدور دستوری نظیر بخشنامه ای که در صدر این مقاله بآن اشاره کردیم «محجوبانه» حکم محکومیت و جواز الغای آنرا صادر کرده باشند.



فرستند  
گناهان  
ه ایست  
حاصلی  
بگوید:  
ود

### حکایات تاریخی

## شاه صفی و ساعت ساز سوئسی

( ترجمه از سفرنامه تاورنیه )

ژان باتیست تاورنیه ( ۱۶۰۵-۱۶۸۶ میلادی ) یکی از مسافریں معروف فرانسوی است که از جوانی بعلت شوق بشناسائی نواحی مختلفه دنیا و علاقه بمعلومات جغرافیائی قدم در راه سیاحت گذاشته و پس از سیر و سیاحت در غالب نقاط اروپا و فرا گرفتن اکثر السنه مردم این قطعه عازم مسافرت در آسیا شده و از ۱۶۳۶ میلادی ( ۱۰۴۶ هجری برابر با سال هشتم از سلطنت شاه صفی ) تا مدت سی سال در طی شش سفر این قطعه را نیز گشته و بیشتر این ایام را هم در ایران بوده و در ضمن جمع اطلاعات بتجارت جواهرات و الماس نیز اشتغال داشته و از این راه ثروتی هنگفت بدست آورده بوده است . وفات تاورنیه در سال ۱۶۸۶ در مسکو اتفاق افتاد موقعیکه میخواست بار دیگر به هندوستان سفر کند . سفرنامه تاورنیه که بنام : « مسافرتها در عثمانی و ایران و هند » بار اول در سه جلد بسال ۱۶۷۷ - ۱۶۸۹ و بعد ها چند بار دیگر نیز چاپ شده راجع بایران در عهد صفویه متضمن اطلاعات بسیار نفیسی است . حکایتی که ما آنرا بدون کم و زیاد از آن ترجمه کرده ایم و ذیلاً منتشر میکنیم یکی از جمله فواید آن کتاب است .



ردلف اشتادلر ۲ از مردم شهر زوریخ که شغلش ساعت سازی بود ابتدا در قسطنطنیه اقامت داشت و در خدمت اشمیت ۳ نماینده امپراطور اطریش بآنجا آمده بود . در جلد اول سفرنامه خود گفته ام که من چگونه مأمور شدم که او را بایران بیاورم و بخدمت پادشاه صفوی برسانم ۴ . ردلف اشتادلر که در ایران بنام مخدوم اولی خود بردلف اشمیتی معروف شده بود با من باصفهان آمد و در این

۱ - Jean-Baptiste Tavernier

۲ - Rodolphe Stadler

۳ - Smit

۴ - ردلف اشتادلر در سفر اول تاورنیه یعنی در سال ۱۶۳۲ میلادی ( ۱۰۴۱-۱۰۴۲ )

هجری بایران آمده بود .

ن بکلی  
روش  
رده اند  
ده اند  
ککل پی  
دارند  
محبت  
کلیه  
خود  
موشح  
ساده  
میفهمند  
باشند  
گردان  
غرض  
بیران  
درک  
خته و  
کانه  
ر این  
باشند



صفحه  
شهر پ  
پس از  
و بعنوان  
از ایشا  
نگرفتم  
باصفها  
بالا خ  
از این  
مشرف  
بود چه  
امامقلیه  
از آن  
وقت م  
مخفی  
کردان  
از این  
امر داد  
که رد  
ویک نو  
نظیر آ



تاوریه در لباس ایرانی

پس از



شهر پس از مدتی ساعت سازی ظریفی ساخت باندازه يك اشرفی. انگلیسها پس از آنکه بر چنین هنرنمایی اطلاع یافتند خواستند که آن ساعت را تحصیل کنند و بعنوان هدیه بقزوین پیش شاه صفی بفرستند. ردلف، در وجه قیمت دویست اشرفی از ایشان خواست ولی انگلیسها صد اشرفی بیشتر نمیدادند بهمین جهت معامله سر نگرفت. موقعیکه امام قلیخان بیگلربیگی شیراز ۱ برای شرفیابی بحضور شاه باصفهان رسید انگلیسها که از چندین جهت زیر بار منت او بودند آن ساعت را بالاخره بدویست اشرفی از ردلف خریدند و با امام قلیخان تحفه دادند. بیگلربیگی از این پیشکش ممنون شد و بانگلیسها گفت که چون در قزوین بحضور شاه صفی مشرف شود آنرا پیادشاه تقدیم خواهد داشت.

تا کنون ساعتی که زنگ بزند و باین کوچکی باشد در ایران کسی ندیده بود چه فن ساعت سازی هنوز در این کشور چندان بسطی نداشت. بعد از آنکه امام قلیخان در قزوین آن ساعت را بشاه صفی تقدیم کرد شاه چون چشمش بآن افتاد از آن بسیار مسرور گردید و آنرا بزنجیر طلائی بست و بگردن خود آویخت و هر وقت میخواست آنرا از زیر قباي خود بیرون می آورد و پس از ملاحظه در زیر آن مخفی میداشت. روزی در موقع کوك کردن ساعت شاه دسته آن را در جهت مخالف برداند و محوری را که فهر بدور آن می پیچید شکست و ساعت از کار افتاد. شاه از این پیش آمد بدغمگین گردید و چون میدانست که سازنده آن در اصفهان است امر داد که او را بقوریت روانه قزوین نمایند.

ردلف حسب الامر بقزوین روانه شد و فوراً ساعت را تعمیر کرد. شاه صفی که ردلف و هنرمندی او را پسندید برای او وظیفه ای بمبلغ سی تومان معین نمود و يك نوکر و دو اسب باو بخشید و مخارج دیگر او را تأمین کرد تا بساختن ساعتی نظیر آن برای دستگاه سلطنت مشغول شود. هر کارگر ماهری که در خدمت پادشاه

۱ - امام قلیخان فاتح جزیره هرموز و بسرا الله وردیخان بیگلربیگی فارس است که پس از فوت پدر مقام او را یافت. شاه صفی او را در سال ۱۰۴۲ با تمام کسانش بقتل رساند.



ایران باشد هر وقت کاری مطابق پسند شاه بانجام رساند این مزیت را دارد که علاوه بر حقوق و مستمری انعامی از شاه دریافت میکنند که عموماً بثلث یا نصف میزان حقوق و مستمری او بالغ میشود یا آنکه شاه بر وظیفه و مستمری او می افزاید و چون این افزایش همیشگی است البته بر انعام ترجیح دارد.

ردلف وظیفه دار بود که هر روز صبح موقعیکه شاه از خواب سر بر میدارد بحضور شرفیاب شود و ساعت کذائی را کوك کند و چون بزبان ترکی بخوبی آشنائی داشت شاه هم بمیل از او از اوضاع و احوال تازه سؤالاتی میکرد و پس از آنکه از خدمت شاه خارج میشد پیشخدمت مخصوص یکجام شراب باو میداد تا التفات شاه نسبت باو بیشتر نمایان باشد. این التفات تا آنجا بود که شاه صفی چون میخواست او را دائماً در خدمت خود نگاه دارد چند بار باو اصرار کرد که قبول اسلام کند و چند بار هم وزراء و اعیان دولت را واداشت که همین تکلیف را بر دلف بنمایند.

در همین ایام از جانب امیر ولایات هلشتاین ۱ چند سفیر باصفهان آمدند. این سفرا چون اطلاع یافتند که ردلف در پیش شاه صفی ارج و قربی تمام دارد با او طرح دوستی ریختند. ردلف هم از آنجا که با هلندیهای مقیم اصفهان دشمنان مردم هلشتاین صفائی نداشت و بارئیس شرکت تجارتنی هلند یعنی ابرشیت ۲ بهم زده بود بمیل این پیشنهاد را پذیرفت و با سفرای امیر هلشتاین گرم گرفت و غالب اوقات با ایشان سر میکرد.

از قضا شبی را که با ایشان بعیش و نوش گذرانده بود چون مست و سرگرم

۱ - هلشتاین Holstein یکی از ولایات امیرنشین آلمانی است مابین آلمان و دانمارک که سابقاً مستقل بوده و در ۱۸۶۴ پیروس ضمیمه گردیده است.

۲ - سفرای فردریک امیر هلشتاین در سوم آوریل ۱۶۳۷ (۱۸ ذی القعدة ۱۰۴۶) باصفهان وارد شدند. شرح مسافرت ایشان را Olearius Olearius در کتابی که بتوسط ویکفور Wicquefort بفرانسه ترجمه و در ۱۷۲۷ در آمستردام طبع شده نوشته است. اما اسم نماینده شرکت تجارتنی هلند در اصفهان که تاورنیه آنرا Obrechit نوشته در حقیقت نیکلا ژاکب اورشل Nicolas Jacobs Overschlè بوده.



بخانه آمد در حیاط منزل خود جوانی ایرانی دید که برادر یکی از دربانان شاهی بود و چون ردلف در این خانه دختر کی نصرانی با خود یار و همخوابه داشت از دیدن آن جوان در منزل خود آن هم در آن وقت شب بشبهه افتاد.

در ایران هیچ مردی از هر طبقه باشد حق ندارد که بدون اذن شوهر بخانه‌ای که زن در آنجاست قدم بگذارد و هر مردی هم با هر زنی که زیست کند چه او را رسماً تزویج کرده باشد چه نه در حکم شوهر اوست .

این جوان که ظاهراً خاطر خواه زن ردلف یا خواهر او که در همانجا میزیست یا یکی از کنیزکان او بود چون دید که ردلف برخلاف معتاد از شب نشینی و عیاشی باین زودی برگشته چاره‌ای جز آن ندید که فرار را برقرار اختیار کند، بهمین نیت از دیوار باغ که چندان بلند هم نبود گریخت و نجات یافت .

ردلف که او را شناخت صبح بپیرادر او گفت که برادرش دیشب باین کیفیت در خانه او بود، محض خیر خواهی با او اخطار کند که اگر بار دیگر قدم با آنجا بگذارد هر چه دیده است از چشم خود دیده و همین مطلب را با اطلاع آن جوان شنیدائی نیز رسانده و چنین تصور میکرد که او دیگر جسارت اینکه عمل سابق خود را تکرار کند نخواهد داشت . چند روز بعد سفرای امیر هلهشتاین ترتیب مهمانی بزرگی دادند و تمام فرنگیان مقیم اصفهان را باین مهمانی دعوت کردند . در این قبیل مهمانی‌ها معمولاً مدعوین در حوالی نصف شب مجلس را ترک میگویند زیرا که کار سوز و سرور تنها وقتی شروع میشود که دیری از شب گذشته باشد و از آن وقت است که مقلدین ورقاصه‌ها بهنر نمائی میپردازند .

ردلف پس از آنکه در این مهمانی اندکی شراب نوشید و سرمست شد ب فکر آن جوان شبر و افتاد و بی آنکه بکسی چیزی بگوید تنها بخانه خود شتافت و آهسته در را گشود و چون داخل شد باز جوان را در آنجا دید . جوان خواست باز دیگر از دیوار باغ بگریزد اما ردلف با او مهلت نداد و بکمک کنیزکان خود که بمقب غوغا دویده بودند بر او دست یافت و تن و دستهای او را بدرختی که در حیاط بود محکم



بست و گفت همین جا باش تا صبح حساب ترا برسم سپس چون مست بود بر بستری افتاد و خوابید.

نو کران ردلف که در میهمانی بهمراهی او آمده بودند چون مخدوم خود را ندیدند یقین کردند که او بی سروصدا بمنزل برگشته است.

ایشان هم بمنزل آمدند و چون آن جوان را بدرخت بسته دیدند بنای استهزا را نسبت باو گذاشتند و هر کس بیشتر میتوانست بیشتر او را تمسخر میکرد. از این میان یکی پیش از دیگران جسارت بخرچ داد و برای آنکه از نزدیکتر باو ناسزا بگوید و کرده زشت او را بهتر بچشم او بکشد سخت باو نزدیک شد و با گفته های درشت خود چنان جوان را خشمگین ساخت که جوان لگدی بشکم او زد و او بیهوش بزمین افتاد و چیزی نمانده بود که بمیرد. نو کران دیگر که این منظره را دیدند فریاد برکشیدند و یکی از ایشان رفت ردلف را بیدار کرد و کیفیت واقعه را باو گفت.

ردلف چون بر آن پیش آمد اطلاع یافت طپانچه خود را که دو گلوله در آن داشت برداشت و نزدیک جوان دست بسته آمد و در جا گلوله ای بمغز او زد و او را کشت و چون بالتفات شاه مطمئن بود چندان از این حرکت خود وحشتی پیدا نکرد و صبح که بعادت معمولی شرفیاب حضور شد و شاه از اوضاع و احوال پرسید باخونسردی تمام حکایت کشتن برادریکی از دربانان شاهی را تقریر کرد. شاه با اینکه از این گستاخی بیان ردلف در تعجب شد عمل او را تصدیق نمود و باو گفت بسیار خوب کردی که سزای او را در کنارش گذاشتی. مردم ایران در باب زن فوق العاده ابراز تعصب و غیرت میکنند و چنانکه اشاره کردم هیچوقت اجازه نمیدهند که مردی بغیر از شوهر یا کسیکه از جانب او مجاز باشد بحرم یا اندرون نزدیک شود. علت اینکه شاه صفی هم عمل ردلف را تصدیق کرد همین حس غیرت و ناموس پرستی او بود. باری ردلف همینکه از بابت شاه خیالش راحت شد و بخشایش او را تحصیل نمود تعظیمی بسزا کرد و بخانه خود برگشت.

اما میرزا تقی که در این تاریخ اعتماد الدوله یعنی وزیر اعظم شاه بود بعلمی که عنقریب خواهیم گفت با ردلف میانه خوبی نداشت و در صدد بود که وقتی بشکلی از



از او انتقام بکشد. پیش آمد قتل جوان اصفهانی بدست ردلف برای این کار فرصت خوبی شد ۰۱

از زمانی که فن ساعت سازی در ایران رواج یافته بود و مردم میدیدند که شاه بآن عشقی دارد هیچ تاجر ارمنی نبود که از اروپا برگردد و پنج شش ساعت برای تقدیم بشاه یا اعتمادالدوله همراه نیاورد تا آنجا که میرزا تقی وزیر اعظم بیست و پنج یا سی ساعت داشت و چون این ساعتها زود زود خراب و بتعمیر محتاج میشد این کار را ردلف همیشه انجام میداد اما دوسه سال میشد که او از اعتماد الدوله برای این خدمت دیناری نگرفته بود .

ردلف که روز بروز بیشتر مورد التفات شاه قرار میگرفت و انعام و بخشش بسیار باو میرسید کم کم دستگاه خود را بسطی داده چهار پنج نوکر و هفت هشت سراسب برای خدمت خود فراهم کرده بود .

اعتماد الدوله بالاخره روزی بخیال افتاد که درپاداش خدمتی که ردلف در دوسه سال اخیر در راه تعمیر ساعت‌های او انجام داده بود چیزی برای او بفرستد همین عزم یکروز بنوکران خود دستور داد که پانزده یا بیست بار شتر کاه و جو برای مصرف اصطبل ردلف بخانه او بفرستند . همین که شترها کاه و جو التفاتی وزیر را بخانه ردلف آوردند با اینکه قیمت آنها از پولی که باید بردلف بفرستد کمتر نبود بعلاوه جنبه مرحمتی وزیر اعظم راداشت ردلف باخشم تمام از پذیرفتن آنها خودداری نمود و بگماشته اعتمادالدوله گفت: «برو باقا بگو که من نه اسبم نه خر که بکاه و جو احتیاجی داشته باشم خوب است خودایشان کاه و جو مرحمتی را میل بفرمایند» .

کینه‌ای که اعتماد الدوله نسبت بردلف داشت و میخواست که در سر فرصت از او انتقام بکشد بر اثر همین پیغام ابلهانه او بود .

اعتماد الدوله وظیفه داشت که بعد از برخاستن شاه بحضور شرفیاب شود و وقایع مهمی را که در طی شب و روز پیش در شهر اتفاق افتاده بعرض برساند، در جزء

۱ - میرزا تقی اعتمادالدوله معروف بساروتقی ابتدا ازوزرای شاه عباس بزرگ بود در سال ۱۰۴۳ صدارت شاه صفی رایافت و در ۱۰۵۵ در عهد شاه عباس دوم کشته شد .

بستری

خود را

استهزا

از این

باو ناسزا

شفته های

او زد

من منظره

ت واقعه

آن داشت

را کشت

انکردو

نوسردی

گستاخی

ردی که

ب غیرت

شوهر یا

اه صفی هم

ردلف

بسزا کرد

بعلمی که

بشکلی از



وقایعی که در این روز بعرض رساند کیفیت کشته شدن برادر یکی از دربانان شاهي بود بدست ردلف .

شاه گفت که از واقعه مسبوقم و ردلف خود آنرا با اطلاع من رسانده و چون حق داشته است من او را عفو کرده ام . اعتماد الدوله که نمیخواست فرصت را از دست دهد واقعه را بصورتی وخیمتر برای شاه نقل کرد و گفت که ردلف در تقریر خود حقیقت واقع را نگفته و صورت قضیه را برگردانده است سپس بشاه عرض کرد که این پیش آمد فرصت خوبیست برای آنکه ردلف را بقبول اسلام مجبور کنیم چه اگر يك تن عیسوی مسلمانی را بکشد انتقام خون مسلمان جز با کشتن آن عیسوی صورت پذیر نخواهد بود مگر آنکه آن عیسوی قبول اسلام کند و با این عمل از دست انتقام خلاص یابد .

اعتماد الدوله برای آنکه شاه رادر کشتن یا مسلمان کردن ردلف جازم کند باو گفت که ردلف کارگر هنرمندی است و هرگز مثل او دیگر بایران نخواهد آمد ، طرحهای بسیار مفیدی برای خیر وسعدت کشور در خاطر دارد و مخصوصاً در استخراج آب از زمین اسراری میداند و اگر مسلمان نشود عنقریب با سفرای امیر هلشتاین باروپا برمیگردد و شاه از وجود او محروم خواهد ماند .

شاه بر اثر این تلقینات اعتماد الدوله یقین کرد که ردلف حقیقت مطلب را باو نگفته بهمین جهت امر باحضار ردلف داد و باو بعتاب تمام گفت که تقصیر تو بر من ثابت شده اینک چاره ای نیست جز اینکه مسلمان شوی یا بقصاص قتلی که مرتکب شده ای از دم تیغ بگذری . ردلف باعزمی جزم گفت که من هرگز مسلمان نخواهم شد و هر قدر اعیان درباری او را بقبول امر شاه دعوت کردند بر انکار خود افزود . چون شاه دید که ردلف در رد امر او لجاج بخرج میدهد تصور کرد با ابراز خشونت بالاخره توفیق خواهد یافت بهمین نظر امر داد که او را بزندان ببرند و گردن او را در پالهنگی بگذارند و پالهنک سه قطعه چوبی بود که آنهارا بشکل مثلث ترکیب کرده بودند و معمولاً آنرا بگردن مقصرین می انداختند .

هشت روز بعد شاه که ردلف را واقعاً دوست میداشت و از اینکه مجبور شود که بحکم شرع بکشتن او فرمان دهد در اندیشه بود او را احضار نمود و بار دیگر



قبول اسلام را باو تکلیف کرد و این بار باو گفت که اگر این تکلیف را بپذیرد دو هزار تومان هم باو انعام خواهد داد. اما این دفعه هم اصرار شاه بجائی نرسید و ردلف در اظهار تعلق بآیین مسیحی بیش از پیش پافشاری بخرج داد. شاه صفی دید که باز اصرار و وعده و وعید او مفید نیفتاد ناچار گفت که او را مجدداً بزندان ببرند. پس از چند روز شاه که از پس گرفتن قول خود در عفو ردلف بسیار متأثر بود باز سعی کرد بهر وسیله باشد او را بقبول اسلام وا دارد چه این تنها وسیله ای بود که بمدد آن میشد از کشتن ردلف صرف نظر کرد.

این دفعه ردلف را احضار نمود و باو وعده داد که اگر از آیین مسیحی دست بردارد و مسلمان شود ده هزار تومان و یکی از کنیزکان حرم را باتمام جواهرات او بوی ببخشد. اما این بار هم ردلف دست از ستیزه برداشت و همان استحکام اولی خود را ظاهر نمود و گفت که اگر اعلیحضرت او را در دین خود کماکان آزاد بگذارد او بانهایت صفا و صمیمیت بتخدمتگزاری ادامه خواهد داد و در غیر این صورت شاه مختار است که او را برای کشتن بمیدان اصفهان بفرستد.

شاه صفی پس از آنکه دید ردلف در تصمیم خود جازم است سخت درخشم شد و امر داد که او را برای قصاص ببرادر مقتول بسپارند و او ردلف را بکشتن بمیدان ببرد.

سفرای امیر هلاکستان امیدوار بودند که یکی از آن روزها بحضور شاه بار بیابند و از شاه عفو ردلف را بخواهند و چنین تصور میکردند که شاه از قبول مسؤل ایشان مضایقه نخواهد کرد اما اعتماد الدوله که بر این امر اطلاع یافته بود مانع باریافتن سفرای مزبور شد و آنقدر این کار را بتأخیر انداخت تا آنکه ردلف بقتل رسید.

صبح آنروزی که باید ردلف بقصاص برسد شاه بتمام فرنگیها اعم از روحانی و غیر روحانی و بتمام کشیشان ارمنی اطلاع داد که در میدان حاضر شوند تا پس از آنکه ردلف بقصاص رسید خون او را از زمین جمع کنند و جسد او را در تابوت گذاشته بقبرستان آرامنه ببرند و در آنجا گوری جهت او برپا کنند



شرع صاحب دم محسوبست سپردند. اما او چون شمشیر کشید که گردن ردلف را بیک ضربت بزند شمشیر خطا کرد و بریکی از اضلاع پالهنک خورد ورها شدوپای



شاه صفی

ضارب را بسختی مجروح ساخت. مردم که این واقعه را بچشم میدیدند بجنبش و فریاد در آمدند و دور محکوم جمع شدند و نگذاشتند که قصاص صورت گیرد. ردلف را پالهنک بر گردن بمیدان آوردند و بدست برادر مقتول که بحکم



چون شاه از قضیه آگاه شد باز امر داد او را بزندان بردند و پس از چند روز او را بخدمت آوردند این دفعه شاه حاضر شد که تا بیست هزار تومان باو انعام بدهد اگر قبول اسلام کند اما چون ملاحظه کرد که هیچگونه وعده یا وعیدی در مزاج ردلف مؤثر نیست او را بکسان مقتول وا گذاشت تا او را در میدان بجزای خود برسانند. کسان مقتول این بار برای آنکه در ضرب خطا نکنند پالهنک را از گردن ردلف برداشتند و ردلف پس از اقامه نماز مختصری بمجری حکم اشاره کرد که گردن او را بزند و او نیز چنین کرد. قتل ردلف در تاریخ آخر اکتبر ۱۶۳۷ (نهم جمادی الاخری سال ۱۰۴۷ هجری) اتفاق افتاد و ردلف در این موقع ۲۸ سال بیشتر نداشت.

پس از کشته شدن او همه احکامی را که شاه صادر کرده بود اجرا کردند و فردای آن روز آرامنه ادعا نمودند که تمام شب گذشته ملائکه آسمان صف اندر صف بر گرد جسد ردلف طواف داشتند. کشیشان کرملی و کاپوسینی که ردلف را بسیار دوست میداشتند و هر روز بزندان بدیدن او میرفتند يك عده از دوستان خود نوشته بودند که اگر ردلف که تا این اندازه در حفظ آیین مسیح پا فشاری کرد قبل از مردن کاتولیک شده و نصیحت ایشان را در این باره پذیرفته بود بی هیچ اشکالی میشد او را در ردیف شهدا بشمار آورد.

این کشیشان معمولاً شبها بزندان بدیدن ردلف میرفتند و پالهنک او را بیرون می آوردند تا او بتواند بخوابد اما این کار هم بیهوده انجام پذیر نبود چه زندان بان هر دفعه پولی از این بابت میخواست. رئیس شرکت تجار تی هلند در اصفهان با اینکه میدانست که ردلف با او صفائی ندارد از همانوقت که این شخص بزندان افتاد دست بکرم و لطف گشود و از هیچگونه محبتی برای برداشتن پالهنک از گردن او مضایقه ننمود و مبلغی که در این راه خرج کرد کمتر از بیست و شش تومان نبود. در ساختن گوری جهت ردلف تمام فرنگیها مساعدت مادی و معنوی کردند و گنبدی بر سر قبر او ساختند که بر چهار ستون قرار داشت و ارتفاع آن بده دوازده متر میرسید اما آرامنه غالباً باعث خرابی آنند چه بمحض اینکه گرفتار تیبی



میشوند بر سر مزار ردلف برای ادای نمازی آیند و مشتی از سنگ و خاک گور  
 او را برسم تیمن و تبرک با خود میبرند بشکلی که سالی نیست که گور ردلف محتاج  
 بتعمیری نباشد.

اعتمادالدوله که از هیچ تدبیری در قتل ردلف مضایقه نکرده بود بشاه گفته  
 بود که اگر ردلف قبول اسلام نکند و کشته شدن را ترجیح دهد نباید از تلف شدن  
 او زیاد اندیشه داشت چه یکی از شاگردان ردلف که زیر دست او ساعت سازی  
 را بخوبی آموخته کاملاً میتواند جای او را بگیرد و همین اطمینان هم بود که شاه  
 را بالاخره در قتل ردلف مصمم ساخت.

هفت هشت روز بعد از کشته شدن ردلف ساعتی که شاه همیشه آنرا همراه خود داشت  
 از کار افتاد و شاگرد ردلف که اعتمادالدوله معرفی کرده بود از عهده اصلاح آن  
 بر نیامد. شاه که از کشته شدن ردلف و محروم ماندن از خدمات هنرمندی مانند او در  
 خشم کلی بود ساعت از کار افتاده را بر مغز اعتمادالدوله کوفت و گفت سگ پدر  
 تو مرا بکشتن کسی که هرگز در هنر تالی او نخواهد آمد و اداشتی اکنون جادارد که  
 شکمت را پاره کنم.

شاه صفی از آن تاریخ بتخت و تاج خود سوگند یاد کرد که دیگر هیچ عیسوی  
 را باسم دین و مذهب نکشد و خطاب باطرافیان خود گفت که هیچکدام از شما  
 آن شهامت را در راه امیر المؤمنین علی باندازه شهامتی که این عیسوی در راه عیسی  
 بخرج داد ندارید.

از این زمان ببعد دیگر هیچ فرگی را در ایران نکشتند و بعد از آن با ایشان با  
 آنکه گاهی هم در حضور شاه در قول و فعل جسارت بخرج میدادند همه وقت با کمال  
 احتیاط رفتار میکردند.



# تاریخ مختصر طب اسلامی

(۳)

بقلم جناب آقای

دکتر قاسم غنی

## ۶- بیمارستانهای ممالک اسلامی

در ضمن دو مقاله ای که راجع بطب اسلامی یعنی ظهور علم طب در بین مسلمین و تألیفات طبی آنها نگاشته شد مکرر بتعلیم در بالین بیماران و تدریس در بیمارستانها اشاره گردید.

اینک برای اینکه جنبه عملی طب مسلمین و کارهای بیمارستانی و کیفیت پرستاری بیماران و وضع اداره دارالشفاهای روشن شود در دنباله آن دو مقاله بنحو اختصار وارد این موضوع میشویم. در دیانت اسلام مانند سایر دیانتها بینیکی و شفقت و احسان نسبت ببیماران و در مانندگان بسیار امر شده است.

در غزوات خود پیغمبر بادشمنان اسلام موضوع پرستاری مجروحین و بیماران امر مهمی شمرده میشده است مثلاً در سیره ابن هشام که از تواریخ معتبر است احادیث و روایاتی نقل شده که بموجب آنها در جنگ خندق یعنی در شوال سال پنجم هجری تیری بوریید اکحل ۱ سعد بن معاذ اصابت کرد پیغمبر امر فرمود که او را در خیمه رفیده یکی از زنان مسلمان که شغلش پرستاری و معالجه مجروحین بود و در مسجد خیمه ای باین منظور برپا داشته بود بگذارند تا تحت معالجه رفیده در آید و در واقع همین خیمه را میتوان اولین مریضخانه جنگی سیار مسلمین شمرد.

در سالهای بعد این نوع بیمارستان سیار که آنرا عرب بیمارستان «محمول» ۲ در مقابل بیمارستان «ثابت» می نامیده اند فراوان شد آنها را از مکانی بمکانی نقل میکردند یعنی اضافه بر آنکه در جنگها این نوع بیمارستانهای محمول دائر بوده و چند نفر طبیب و دوا ساز باهمه لوازم و آلات مختلف و دوا و لباس برای بیماران و مجروحین و زندانیان

۱- Veine médiane du bras

۲- باصطلاح امروز Ambulance



دست در کار بوده اند و در مواقع انتشار امراض واگیر و بروز وبا و امثال آن همین بیمارستانهای معمول بخدمت و پرستاری و معالجه مردم میپرداخته اند.

مثلاً ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطبا ۱ از قول ثابت بن سنان بن ثابت بن قرة می نویسد که ثابت گفته است که در موقعیکه علی بن عیسی در عهد المقتدر بالله رئیس دواوین بود سالی امراض بسیار در بغداد و اطراف آن شیوع یافت و در آن وقت پدرم سنان بن ثابت بن قرة ریاست اداره بیمارستانهای بغداد را داشت.

علی بن عیسی نامه ای به پدرم نوشت که عین عبارت آن این است:

« من بفکر مجبوسین افتاده ام که با بدی محل حبس و کثرت عدد در معرض ابتلای بامراض گوناگون هستند و چون در زندانند برای آنها مقدر نیست که با اطبا مشاوره طبیبی کنند لازم است شما اطبا بی بگمارید که هر روز بزندان نزد آنها رفته دوا و غذای مورد احتیاج نیز با خود ببرند و بمعالجه بیماران محبس پردازند ۲».

در کاغذ دیگری بهمین سنان بن ثابت مینویسد:

« ناحیه سواد ۳ طیب ندارد و بسا باشد که مرضائی در آن باشند لازم است اطبا بی با ادویه لازم بفرستید که در ناحیه سواد گردش کنند و بهره ی بروند، در هر محل هر اندازه لازم باشد بمانند و پس از آنکه بیماران آن ده معالجه شدند بنقطه دیگر بروند» سنان مطابق این امر عمل کرد تا آنکه چند نفر طیب شهر سورا که یکی از شهرهای سریانی های عراق و در نزدیکی بابل واقع بوده است فرستاد.

بسیاری از اهالی سورا یهودی بوده اند، اطبا بسنان نوشتند که آیا مجاز هستند یهودیها را معالجه کنند یا آنکه بدون معالجه مرضای یهود از آن محل بجائی دیگر بروند. سنان بعلی بن عیسی نوشت که اطباء چنین نوشته اند و عقیده و رأی شما را نسبت باهل ذمه نمی دانم لذا تکلیف را معین کنید.

علی بن عیسی جوابی نوشت که حاصل آن این است که معالجه مسلمان مقدم بر معالجه اهل ذمه است، بنا بر این در مقام اول باید بمعالجه مسلمانان پرداخت و پس از رفع حاجت ایشان بسائر طبقات مشغول شد.

و نیز بسنان نوشت که دستور بده در قریه ها بگردند و در هر نقطه ای که بیماری مسری موجود باشد توقف کنند.

سلاطین مالیک هر وقت بقصر های بیرون شهر میرفته اند چون جماعت زیاد با خود همراه داشته اند بیمارستان سیار نیز با خود داشته اند که چند نفر طیب و کحال و جراح و فصاد

۱ - جلد اول صفحه ۲۲۱ ۲ - ترجمه بمعنی و تخلیص

۳ - یعنی نواحی اطراف بغداد

و دوا ساز

امر

اسباب و آ

ام

از آنها ه

سیف الدی

طبی جدید

این

مردانه و

داشته اس

داخلی و

قس

و مجانین

بیم

ز کرایه

انتخاب کن

بمطالعه ق

کرد که گ

وجود آ

هر

» شرابخ

رئیس

است،

نامیده می

۱ - مر

الاطبا

۲ - مر

۳

۱۶ صفحه

۴



و دوا ساز با همه آلات و ادویه لازم آن بیمارستانرا اداره میکرده اند .  
امرای اسلام در جنگها بیمارستان محمول داشته اند که چندین شتر مخصوص حمل اسباب و آلات آن بیمارستان بوده است ۱ .

اما بیمارستانهای ثابت، در غالب بلاد معتبر يك یا چند مریضخانه دایر بوده که بعضی از آنها هنوز باقی است از جمله بیمارستانهای منصورى یا بیمارستان قلاون که در قرن هفتم سیف الدین قلاون آنرا بنا نموده الآن در مصر باقی است و امروز مطابق معلومات و اصول طبی جدید اداره میشود .

این بیمارستان بطور کلی بدو قسمت مجزای از یکدیگر منقسم بوده است : قسمت مردانه و قسمت زنانه و هر قسمت اضافه بر آلات و ادوات لازم خدام و مباشرین مرد یا زن داشته است ۲ ، هر قسمتی نیز بدوائر مخصوص قسمت میشده است از قبیل دایره امراض داخلی و جراحی و کحالی و شکسته بندی .

قسمت امراض بنوبه خود بشعب مختلف قسمت میشده است از قبیل شعبه بیماران تب دار و مجانین و بیماریهای عادی و مبتلایان باسهال و غیره .

بیمارستان در محل خوش آب و هوای شهر بنا میشده است . در حالات محمد بن زکریای رازی نوشته اند که چون از او طلبیدند که محل مناسبی در بغداد برای بیمارستان انتخاب کند امر کرد که در محلات مختلف شهر در هر محله قطعه گوشتی بیاویزند و بعد بمطالعه قطعات گوشت آویخته شده در محلات پرداخت و برای بنای بیمارستان محلی را انتخاب کرد که گوشت دیرتر متعفن و خراب شده بود ، یکی از شروط برای انتخاب محل بیمارستان وجود آب جاری و گوارا بوده است ۳ .

هر بیمارستانی دواخانه ای داشته موسوم به « شرابخانه » که آنرا عرب از لغت فارسی « شرابخانه » اقتباس کرده .

رئیس شرابخانه « مهتارالشرابخانه » یعنی مهتر ( بزرگ ) دواخانه خوانده میشد است ، « مهتار » شاگردانی زیر دست خود داشته که هر يك از ایشان « شرابدار » نامیده میشده اند ۴ .

۱ - مراجعه شود بوفیات الاعیان ابن خلکان و تاریخ الحکمای قفطی و جلد اول طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه صفحه ۳۱۰ .

۲ - مراجعه شود بطبقات الاطباء جلد اول .

۳ - برای تفصیل مراجعه شود بطبقات الاطباء ج ۲ صفحه ۲۶۰ - ۲۶۲ و ج ۱ صفحه ۲۵۴ .

۴ - برای تفصیل مراجعه شود بصبح الاعشى جلد چهارم صفحه ۱۰ .



نکته ای را که در باب این اسامی و اصطلاحات فارسی شایع در زبان عربی باید متذکر بود این است که بطوریکه در مقالات گذشته گفته شد نفوذ اطبای ایرانی مخصوصاً مدرسه طب جندی شاپور که از زمان ساسانیان محل پرورش اطبای دانشمند در قسمتی از مشرق زمین بوده باندازه ای بوده است که عربی زبانان این اصطلاحات و لغات فارسی را بشکل عربی در آورده در نوشته ها و محاوره بکار میبرده اند.

لغت « بیمارستان و « مارستان » که مخفف بیمارستان است در زبان عربی و مصنفات اطبای اسلامی از لغات « دارالشفاء » و « مستشفی » برآتب شایعتر بوده است . لغت « بیمارستان » و « مارستان » که در ابتدا بمعنی مطلق مریضخانه بوده در قرن های بعد که مریضخانه ها ویران شده بیماران از آن بیرون رفته و فقط دیوانگان بواسطه نداشتن جا در آن باقیمانده اند تغییر معنی یافته است و بتدریج کلمه « مارستان » فقط بر « دارالمجانین » اطلاق میشده است .

در شرابخانه انواع داروها و معجون ها و مربا ها و عطریات و ظروف و آلات موجوده بوده است .

هر بیمارستان رئیسی عمومی داشته که بر همه قسمت ها ریاست میکرد باضافه هر قسمتی رئیسی جدا گانه داشته مثل رئیس قسمت امراض داخلی و رئیس قسمت جراحی یا کحالی و شکسته بندی ۱ .

هر بیمارستان ناظری داشته که امور مریضخانه تحت نظر و تصویب او اداره میشده است و شغل نظارت بیمارستان از مشاغل دیوانی بزرگ محسوب میشده است .

اشخاصی که تحت نظارت ناظر بیمارستان موظف بوده اند عبارت بودند از :

۱ - رئیس اطبای بیمارستان، که بر سایر اطبایست ریاست داشته و از جمله کارهای او اجازه طبابت دادن بوده است .

۲ - رئیس کحالان که نسبت بسایر کحالان حکم رئیس اطبا را داشته نسبت باطبا.

۳ - رئیس جراحان ۲ .

هر طبیبی بتناسب مقام خود مزدی میگرفته است و اضافه بر مقرری بیمارستان غالباً از طرف خلفا و امرا مورد احسان واقع میشده و خلعت و انعام و اسب و علوفه اسب در یافت میکردند است .

بطوریکه قفطی و ابی ابی اصیبه نوشته اند بطور معدل شهریه اطبا بقرار ذیل بوده است :

۱ - طبقات الاطبا ج ۲ ص ۱۵۵ .

۲ - صبح الاعشى ج ۲ صفحه ۱۶۸ و ج ۱۱ ص ۱۱۷ و ص ۲۶۸ .



اطبای خاص یعنی اطبای مخصوص خلیفه یا امیر که همیشه دو نفر بوده اند هر يك ماهی پنجاه دینار ۱ .

اطبای درجه دوم که سه یا چهار نفر بوده و در قصر میزیسته اند هر يك ماه ده دینار .  
 بعضی از آنها طبیب بیمارستان هم بوده حتی هم از بیمارستان میگرفته اند ، قفطی نوشته است که رضی الدین الرحبی طبیب صلاح الدین یوسف بن ایوب در هر ماه سی دینار میگرفت و در مقابل در بیمارستان و قلعه در هر دو جا طبابت میکرد ، بعضی دیگر مثل جبرائیل کحال در هر ماه هزار درهم میگرفته اند ۲ .

بطوریکه گفته شد بعضی از اطبای معروف هم طبیب خلفا یا امرا بوده اند وهم در بیمارستان طبابت یا عمل جراحی و کحالی میکردند .

قفطی و ابن ابی اصیبه جماعتی از اطبا و جراحان و کحالان معروف ومقرری هر يك را بتفصیل ذکر کرده اند که شرح آن سبب تطویل و غیر متناسب با این مقاله مختصر است هر کس بخواهد بتفصیل وارد این قسمت شود بآنها مآخذ مراجعه کند .

اولین بیمارستان معروفی که در بین مسلمین دائر شده بیمارستانی است که ولید بن عبدالملک خلیفه اموی در سال ۸۸ هجری تأسیس کرد و اطبائی بر آن گماشت .

و نیز خلیفه امر کرد که جذامی ها را در محلی حبس کنند و ارزاق و لوازم معیشت ایشان را بآنجا برسانند و مواظبت کنند که از آن محل بیرون نروند .

وهم چنین برای کور ها و پیران سالخورده محل هائی معین نموده جماعتی را بتخدمت آنها گماشت .

هر بیمارستانی دونوع بیمار داشته یکی بیمارانی که ازخارج مراجعه میکرده دواو دستور العمل میگرفته و بمنزل خود میرفته اند دیگر بیمارانی که بمقتضای بیماری که داشته اند در قسمت مخصوصی از بیمارستان وارد میشده اند .

مرضای خارجی در قسمت مخصوصی پذیرفته میشده اند در آنجا طبیب ایشان را معاینه نموده دستور میداده است و چون غالباً تعلیمات طبی در بیمارستان بعمل میآمد است شاگردان اطراف طبیب هم بمعاینه میپرداخته با اصول معاینه و تشخیص و شناختن علائم و آتاز و عوارض هر مرض آشنا شده و نیز کیفیت دارو و درمان و مقدار و طریقه بکار بردن آنها را میآموخته اند .

۱ - ک دینار تقریباً پانزده فرانک فرانسوی طلا بوده ( تاریخ البیمارستانات فی الاسلام للدکتور احمد عیسی بک ) .

۲ - یک درهم تقریباً نصف فرانک فرانسوی دلابوده ( تاریخ البیمارستانات فی الاسلام للدکتور احمد عیسی بک ) .



ابن الندیم ۱ که معاصرین محمد ز کربای رازی ۲ را دیده از قول یکی از همین معاصرین رازی نقل میکند که رازی در مطب خود می نشست ، زیر دست او شاگردانش و زیر دست آنها شاگردان ایشان و بعد از آنها شاگردان دیگر می نشستند ، چون بیماری وارد میشد با اولین کسی که ملاقات میکرد حال خود را تقریر مینمود اگر او بتشخیص طبی نمیرسید بیمار را بدسته دیگر احاله میداد اگر این دسته هم از تشخیص عاجز میشدند بدسته بالاتر رجوع میکردند تا وقتی که بالاخره باستاد میرسید و او شخصاً بیمار را معاینه میکرد و در آن موضوع وارد صحبت میشد ۳ . چه قدر این ترتیب که طبیب تازه کار ابتدا اظهار عقیده میکرده یا از تشخیص مرض اظهار عجز مینموده شبیه است بآنچه که امروز در مجالس مشاوره طبی رعایت میشود یا لااقل بحکم آداب و رسوم مجلس مشاوره باید رعایت شود که بعد از آنکه تحقیق حال بیمار و معاینه لازم از او بعمل میآید اطبای مشاور در اطاق خلوتی دور هم جمع شده در مراجعه بآراء از جوان ترین طبیب شروع میکنند زیرا اگر اطبای مشن و سالخورده و معروف مبادرت باظهار عقیده کنند طبیب جوان ممکن است بحکم حجب و احترام از اظهار عقیده خود که گاهی ممکن است بهتر و مفیدتر از عقیده سایرین باشد خود داری کند .

باری مطالعه در باین مریض و تحقیقات در بیمارستان و مطب در آن عصر که فرا گرفتن علوم غالباً نظری بوده نظر با اهمیت طبابت و مسؤلیتی که طبیب عهده دار است مهارت شغلی و تعلیمات عملی بیمارستانی واجب و ضروری شمرده میشده است .

يك قسمت از كتاب حاوی رازی مخصوص بهمین مطالعات بیمارستانی و مطبی است . از جمله قسمتی تحت این عنوان « مثال هائی راجع بیماران و حکایاتی راجع بموارد نادر که در آن موارد دچار شك و تردید بودیم ۴ » تقریباً بیست و چهار مورد از این موارد نادر را ذکر میکنند و در هر مورد نام بیمار و علامت مرض و معالجه و نتیجه معالجه را ذکر میکنند . پروفیسور ادوارد برون در کتاب « طب اسلامی » ۵ یکی از این مطالعات کلینیکی را عیناً بمری نقل کرده و با انگلیسی ترجمه نموده است که ما در اینجا آنرا بفارسی ترجمه میکنیم :

- ۱ - محمد بن اسحق الندیم معروف بابن الندیم مصنف کتاب « الفهرست » که بقول غالب مورخین در ۳۷۷ آن کتاب را تألیف کرده و در ۳۸۵ وفات کرده است .
- ۲ - باقرب احتمالات رازی در حدود ۳۲۰ وفات کرده است یعنی ۵۷ سال قبل از تصنیف کتاب « الفهرست »
- ۳ - الفهرست چاپ مصر صفحه ۴۱۵ .
- ۴ - « امثلة من قصص المرضى وحکایات لناخلط نوادر » .
- ۵ - Arabian Medicine - ۵



« عبدالله بن سواده دچار تبهای غیر منظمی بود که گاهی هر روز می آمد گاهی یک روز در میان و گاهی بطور سه یک و گاهی هر شش روز یک دفعه تب ظاهر میشد ، قبل از هر تبی بیمار میلرزید و دفعات ادرار او زیاد میشد ، من بر آن عقیده بودم که یا آن که این تبها مبدل بتب یک روز در میان خواهد شد یا آنکه در کلیتین مریض قرحه ای ( خراج ) پیدا شده است .

طولی نکشید که در ادرار بیمار چرک پیدا شد من پس از آنکه چرک را دیدم بیمار گفتم که حمله های تب دیگر برای او پیدا نخواهد شد و چنین هم شد . علت اینکه در اول امر نتوانستم بطور قطع بتشخیص قرحه کلیه برسم این بود که بیمار قبلاً مبتلی بتب سه یک و سایر اقسام تب های مخلوط بوده است . ولی خود این تا اندازه ای ظن مرا تقویت کرد که این تب مخلوط ممکن است نتیجه التهابی باشد که در صورت اشتداد شاید شکل تب تغییر کند .

باضافه بیمار شکایتی نکرد که در موقع برپای خاستن احساس سنگینی در کمر در ناحیه قطن نموده باشد بطوریکه گویی چیز سنگینی از قطن آویخته باشند من هم در سوالات خود از بیمار غفلت کرده بودم که این سؤال را از او بکنم .

فراوانی بول بیمار گمان مرا تقویت کرد باینکه بیماری عبارت از خراج در کلیه است جز اینکه نمیدانستم که پدر او نیز ضعیف مثانه داشته و این قسم بیماری باو هم عارض میشده است و خود بیمار نیز گاهی در حال صحت این عارضه را داشته است .

چون در ادرار بیمار چرک پیدا شد ادویه مدره باو خوراندم تا بول او بدون چرک و صاف شد بعد « طین مختوم » ۱ و « کندر » ۲ و « دم الاخوین » ۳ باو دادم ، باین طریق بهبود یافت و در تقریباً دو ماه شفای کامل حاصل کرد .

از قرانن دال بر اینکه قرحه ( خراج ) مختصر و محدود بوده این است که در ابتدا از سنگینی در قطن شکایتی بمن نکرد ولی بعد از آنکه چرک در بول او پیدا شد از او پرسیدم که آیا احساس چنین علامتی در خود میکرده است ، جواب گفت بلی احساس سنگینی در آن ناحیه داشته است .

واضح است که اگر خراج زیاد بود خود او این شکایت را میکرد باضافه دفع شدن چرک از مثانه بسرعت و صاف شدن بول در اندک مدتی خود از محدود بودن قرحه حکایت می کرد . اما سایر اطباءئی که بایشان مراجعه کرده بود حتی بعد از اینکه چرک در بولش پیدا شده بود نیز مرض او را نفهمیده بودند .

بطوریکه بروفسور ادوارد برون از این شرح نتیجه گرفته این بیمار که بتبهایی



شیمه بنوبه اما بدون ترتیب مبتلی بوده و هر تب بالرز برای او پیدا میشده است در مملکتی که تب های مالاریائی فراوان و از امراض بومی آن بوده در ابتدا مرض او مالاریا تشخیص داده شده در حالی که عوارض در نتیجه مرض عفونی بوده است . رازی پس از پیدا شدن چرک در بول عقیده خود را تغییر داده و باین تشخیص رسیده است که بیمار مبتلی بمرض کلیوی است .

مقصود از نقل این مطالعه بیمارستانی این است که بیمار تحت مطالعه دقیق در می آمده و در آثار و علائم مرضی بحث میشده و باین طریق اضافه بر معالجه بیمارانشاگردان علم طب و اطبای تازه کار تجربه طبی و مهارت شغلی پیدا میکرده ، اساتید طب هم بنوبه خود اضافه بر ادای وظیفه و علاج بیمار اختبارات علمی حاصل نموده و با ضبط و بحث منظم در مسائل بترقی و تقدم طب کمک میکرده اند .

در قسمت امراض داخلی بیمارستانها مخصوصاً در مواردی که تشخیص بیماری مشکل بوده اطبای قسمت های مختلف دور هم جمع میشده و مجلس مشاوره تشکیل میداده اند . اطبای بیمارستان بنوبت مشغول کار میشده اند مثلاً جبریل بن بختیشوع در هر هفته دوشبانه روز در بیمارستان نوبت داشته است .

بطوریکه اشاره شد غالباً دروس طبی در بیمارستان داده میشده است . این معنی که طبیب هر که را معاینه میکرده و نسخه ای می نوشته با استدلال برای مستمعین صحبت می کرده است ، دستور دوا و غذای بیمار را خدام و مشرفین می نوشته اند که در باین مرض موجود بوده است .

بعد از سر کشی بیمارانشا طبیب در محل مخصوصی می نشسته و بیحس در مباحث طبی میپرداخته است ، گاهی از روی کتاب بحث میشده یعنی قسمتی از کتابی طبی رامیخوانده و در اطراف آن موضوع صحبت میکرده اند ، البته این قسم درس برای مبتدیان بوده در حالی که برای کسانی که بامقدمات طب و سطح کتاب آشنا بوده و تجارب بیمارستانی هم داشته اند استاد هر روز در یکی از مواضع طبی و غالباً در مواضع مشکل یا نادر با احاطه علمی و فنی که داشته آزادانه صحبت میکرده است .

بطور معدل درس بیمارستان هر روز سه ساعت طول میکشیده است . ۲

نظر ببول بیمار که «قاروره» نامیده می شده و استنباط از آن که «تفسره» میگفته اند بسیار دائر بوده است .

#### Pyelitis—۱

۲ — برای تفصیل مراجعه شود بطبقات الاطباء ابن ابی ائیمیه جلد اول صفحه

۱۷۹ و جلد دوم صفحه ۱۵۵ و ۲۴۳ و کتاب ففطی صفحه ۱۴۸ چاپ مصر .



ابن ابی اصیبه در طبقات الاطبا نوشته ۱ که وقتی هارون الرشید در مقابل جمعی از اطبا خواست بختیشوع را امتحان کند لذا امر کرد که بول حیوانی را در شیشه ریخته نزد بختیشوع آوردند. بختیشوع نظری بآن افکنده گفت این بول انسان نیست، پرسیدند از کجا میگوئی، گفت زیرا قوام بول انسان و رنگ و بوی آن در این ادرار دیده نمی شود، خلیفه گفت عقیده تو برای تغذیه صاحب این بول چیست، بختیشوع جواب گفت بهترین غذا برای او «جو خوب است» هارون الرشید خندیده باو اطمینان پیدا کرد و باو خلعت بخشید و او را رئیس اطبای خود قرارداداد.

خلاصه بیمارستان فقط بمنظور معالجه مرضی نبوده بلکه ضمناً مدرسه طب بوده که اطبا و کحالان و جراحان از آن بیرون هیآمده اند و هر بیمارستان کتاب خانه هائی داشته که هر کس باسانی میتواند استفاده از آنها دسترسی حاصل کند.

شاگردان طب بعد از مدتی که تحصیل میکرده و در عمل هم صاحب تجربه کافی میشده و مهارت شغلی لازم پیدا میکرده اند امتحان میداده و از اطبای معروف و رؤسای بیمارستان ها اجازه کتبی می گرفته و مستقلاً مشغول کار میشده اند.

البته امتحان طبی و بدست آوردن اجازه در سالهای اول چندان دقیق و از روی انضباط کامل نبوده است.

اولین دفعه ای که صحبت امتحان طبیب در تواریخ طبی مسلمین دیده میشود در عهد خلافت المقتدر خلیفه عباسی در سال ۳۱۹ هجری است که بطوریکه ابن ابی اصیبه نوشته باو خبر رسید که شخصی تحت معالجه یکنفر متطبب بواسطه سوء تدبیر مرده است، خلیفه بمحتسب بغداد ابو ابراهیم بن محمد بن ابی بطیحه امر کرد که از طبابت مدعیان طبابت جلوگیری شود مگر کسانی که در محضر سنان بن ثابت بن قره که رئیس الاطبا و طبیب خلیفه و از معارف اطبای عصر بوده حاضر شده پس از امتحان دادن گواهی نامه ای بخط سنان بدست بیاورند.

بغیر از اطبای معروف و بزرگ که مستغنی از امتحان شمرده میشدند و بغیر از طبائمی که در خدمت خلیفه و دربار خلافت بودند جماعتی متطبب که عدد آنها بیش از هشتصد و شصت نفر بود ملزم شدند که بمحضر سنان بن ثابت برای گذراندن امتحان حاضر شوند.

سنان بن ثابت بتدریج همه آن جماعت را امتحان کرد یعنی در طی سؤالات طبی که از هر یک نمود بمقدار معلومات آنها پی برد و برای هر یک حدودی معین کرد که از آن نمیباید تجاوز کنند. البته این امتحان های طبی در آن عصر که هنوز کاری بدون سابقه



محسوب میشده بسیار ساده و مختصر بوده و مسامحه بسیار در آن بعمل میآمده است مثلا نوشته اند که روزی پیر مرد موقر و مجللی که در لباس اهل علم بود وارد محضر سنان شد ، صورت ظاهر و متانت او چنان بود که سنان خیال کرد او از علمای درجه اول است بعد از آنکه درس و معاینه مرضی پیاپی رسید سنان رو بشاگردان نموده گفت اینک از مولانا شیخ استفاده کنیم و چیزی بشنویم که نزد ما نوشته ای باشد و بیاد گار بماند . سنان بن ثابت باو گفت چیزیکه میخواهم بدانم این است که معلم شما که بوده ، شیخ کیمه پولی از جیب در آورده نزد سنان نهاده گفت من سواد زیاد ندارم ولی خانواده ای را با این شغل باید نان بدهم ، سنان گفت بشرط آنکه با احتیاط باشی ، فصد نکنی ، مسهل ندهی مگر در موارد بسیار ساده ، شیخ گفت من همیشه چنین بوده ام و جز سکنجبین و جلاب دوائی دیگری باحدی نداده ام ، سنان باو اجازه طبابت در حدودی که معین شد داد . روز بعد در بین جماعتی که برای گرفتن اجازه طبابت بمحضر سنان حاضر شدند جوانی بود که سنان از او پرسید معلم تو که بوده گفت پدرم ، چون از پدرش پرسید جواب گفت آنکه دیروز نزد تو بود گفت آیا کاملا پیرو پدر هستی ، گفت بلی ، گفت بسیار خوب اجازه طبابت داری بشرط آنکه مواظب باشی که از حدود معالجات پدر تجاوز نکنی .

ولی بعد امتحان طب جدی تر از این اجرا میشده است باین طریق که چون شاگرد طب دروس خود را در محضر اساتید و بیمارستان با تمام میرسانده برای بدست آوردن اجازه طبابت بر رئیس اطبا مراجعه می کرده که بطوریکه گفته شد از جمله وظایف بزرگی که باو محول بوده اجازه اشتغال بطبابت بوده است .

عاده شاگرد طبی که داوطلب امتحان بوده رساله ای در آن قسمت از طب که قصد اشتغال با آنرا داشته مینوشته و رئیس اطبا در همان قسمت سؤالاتی از او میکرده اگر بخوبی از عهده امتحان بر میآمده بگرفتن گواهی نامه نایل میشده است .

دکنور احمد عیسی بك مؤلف كتاب «تاریخ البیمارستانات فی الاسلام» که با مراجعه دقیق بآخذ تاریخی کتاب سودمند مذکور را در سال ۱۳۰۷ در جزو مطبوعات « جمعیة التمدن الاسلامی » دمشق منتشر ساخته است ۱ در کتابخانه احمد زکی پاشا در مجموعه تاریخی بصورت دو اجازه طبی قرن یازدهم هجری بر خورده و آن دو اجازه اولی اجازه ایست که بفصادی داده شده و دومی بجراحی و ما عین آن دو اجازه نامه را از عربی بفارسی ترجمه مینماییم .

۱ - يك نسخه از این کتاب که از مطبوعات چند سال اخیر است متعلق است بدوست و همکار محترم آقای دکتر محمود نجم آبادی که از خانواده علم و ادب اند و باشوق و علاقه مفراطی در جمع کتب تاریخی طب اهتمام دارند . از اینکه کتاب مذکور در دسترس اینجانب گذاشته اند سپاسگزارم .



گواهی نامه طبی برای یکنفر فصاد که قسمتی از آن مفقود شده و ترجمه قسمتی که باقیمانده این است :

صورت نوشته استاد بزرگ عمده الاطبا شیخ شهاب الدین بن الصایغ الحنفی رئیس طبای مملکت مصر که بعنوان اجازه نامه برای جوان محصلی بنام محمد عزام یکی از شاگردان استاد بزرگ شیخ بن الدین عبدالعطی رئیس جراحان مرقوم داشته است .  
« حمد مرخدایرا و از او استمداد عنایت میکنم ۱ .

سپاس مرخدای را که بعضی از بندگان خود را برگزید و توفیق خدمت بفقرا و صالحین داد و هر که را اراده فرموده براه راست هدایت کرد .

جوان محصل موسوم به شمس الدین محمد بن عزام بن . . . بن . . . ۲ علی المؤذن الجروانی که سعادت خدمت استاد بزرگوار و رئیس طائفة جراحان بیمارستان منصورى یعنی شیخ عبدالعطی مشهور بابن رسلان را احراز نموده نزد من حاضر شد و رساله مرغوب «نهاية القصد فى صناعة الفصد» تألیف استاد علامه شمس الدین محمد بن ساعد الانصارى را ۳ که مشتمل بر معرفت فصد و اوقات آن و کیفیت و شروط و منافع آن است با کمال خوبی بر من عرضه داشت چنانکه از حسن معرفت و حفظ داشتن آن رساله بخوبی حکایت میکرد، بنابراین اجازه دادم که با رعایت حق روایت از طرف من روایت این رساله و سایر کتاب های طبی را بکنند ۴ ...»

بطوریکه ملاحظه میشود داوطلب امتحان ملزم نبوده که شخصاً رساله را تألیف کند بلکه مجاز بوده که رساله طبیب مشهور دیگری را خواه از متقدمین و خواه از معاصرین انتخاب نموده در آن موضوع امتحان بدهد چنانکه در این مورد رساله یکی از طبیبان متقدم را داوطلب انتخاب کرده است .

گواهینامه دوم نیز متعلق بقرن یازدهم هجری و صادر از رئیس جراحان دارالشفاء منصورى ( بیمارستان قلاوون ) است که خلاصه محتویات آن عبارت است از حمد و ثنا و استمداد از خدا و نعت پیغمبر اکرم و آل و اصحاب او تا آنجا که میگوید شمس الدین محمد جراح رساله ای موسوم به ( براء الآلام فى صناعة الفصد والحجام ) را که اصل آن متعلق باستاد فاضل شیخ شمس الدین محمد الشربینی و موسوم است به «غایة المقاصد فیما

۱ - نقل بمعنی و تلخیص در القاب .

۲ - بعضی کلمات مفقود شده است .

۳ - يك نسخه از این رساله در کتابخانه شاهانه قاهره موجود است و مصنف رساله در

سال ۷۴۹ وفات کرده است .

۴ - بقیه این اجازه مفقود شده است .



يجب على المفصود والفاصد « بنظم در آورده و آنچه لازمه تحقیق و تدقیق است معمول داشته و لفظاً و معنی حق سخن را ادا کرده است ، بنا براین او را مستحق اجازه شمردم و پس از استخاره اجازه دادم که بمعالجات جراحی و فصد و کشیدن دندان های فاسد پردازد و از خدا میطلبم که من و او را بانجام اعمال صالح موفق بدارد .

امضای این اجازه بنحو ذیل است :

«رقمه بقلمه احقر عباد الفتح الفقیه للحق علی بن محمد بن محمد بن علی الجراح خادم الفقراء الضعفاء بدار الشفاء بمصر المحروسة ومصلياً ومسلماً ومحمداً ومحولاً ومستغفراً بتاريخ صفر الخير من شهر سنة احدى عشرة والف من الهجرة النبوية على صاحبها افضل الصلاة والسلام والحمد لله وحده»

طبقه دوا فروشان نیز مورد مراقبت بوده اند که مبدا دواى دیگری بجای دوائى که طبیب تجویز کرده بعمد یا اشتباه بیمار بدهند . ابن ابی اصیبه در جلد اول طبقات الاطبا در شرح حال زکریا بن الطیفورى که از اطباى معروف زمان معتصم خلیفه عباسی بوده قصه ای نقل میکند که خلاصه آن این است: زکریا بن الطیفورى گفته که وقتی در معسکر سپاه افشین خیندر بن کاوس یکی از سرداران معتصم بودم ، در آن سال یعنی در سال ۲۲۱ با بابک میجنگید ، افشین امر کرد که شغل هر فردی از سپاه او را معین کنند و بنویسند چون افشین بصنف دوا فروشان رسید بمن گفت مراقبت در عمل این صنف مقدم بر هر چیزی است ، خوب است آنها را امتحان کنی تا خوب وبد و درستکار و غیر درست ایشان معلوم شود ، باو گفتم فکر بسیار خوبی است . در عهد خلافت مأمون خلیفه یوسف لقوة کیمیائی که غالباً بخدمت خلیفه میرسید و گاهی در مقابل او باعمال کیمیائی میپرداخت روزی مأمون باو گفت ای یوسف در کیمیا هم چیزی وجود ندارد ، یوسف گفت صحیح است زیرا آفت کیمیا دوا فروشان هستند ، چون مأمون از چگونگی پرسید گفت بلی ممکن نیست کسی از دوا فروش چیزی بطلبد و او اعم از اینکه آن چیز را داشته باشد یا نه و بشناسد یا نه نگوید که ندارم و چیزی باو ندهد و بهترین راه برای تصدیق حرف من این است که الآن خلیفه جماعتی را بطلب نام مجهولی بدواخانه ها بفرستد و ببیند چگونه اشیاء عجیب و غریبی بنام آن دوا نزد او میفرستند .

مأمون جماعتی را مأمور ساخت که بطور ناشناس نزد هر دوا فروش بروند و از او «شقطیثا» که نام مزرعه ای در نزدیکی بغداد بوده بطلبند و در طلب چیزی که میدهند هر قیمتی که مطالبه کنند پردازند ، جماعت رفتند و از هر دکانی چیزی بنام «شقطیثا» از قبیل ریشه های گیاههای مختلف و دانه و تخم و بعضی نباتات یا ادویه معدنی و اقسام گرد ها و شربت ها و غیره نزد خلیفه آوردند ، مأمون نظر او را پسندید و باو جایزه داد و بمراقبت دوا فروشان اهتمام کرد .

آ  
فروشان  
«اشروس  
و قریه  
اظهار دا  
را دارند  
اف  
بودند اج  
که اگر  
یا  
اطبا و ک  
م  
شرافت  
اطبا را  
میشده ان  
که حنین  
و سایر  
نظارت  
بوده و  
کار می  
کنیم س  
خصوص  
بیمارست  
و اسلام  
کسی بفر  
در چند







## مکاتیب تاریخی

### فرمان تدریس نظامیه نیشابور

بنام محیی الدین محمد بن یحیی نیشابوری

بقلم آقای

عبدالحسین لوی

در مجموعه منشآت علی بن احمد کاتب معروف باتابک منتجب السدین بدیع جوینی که مدتی ریاست دیوان انشاء سلطان سنجر سلجوقی را داشته یعنی در مجموعه موسوم بعتبة الکتبه ۱ فرماینست از سلطان سنجر در خصوص تفویض تدریس مدرسه نظامیه نیشابور و نظارت در موقوفات آن بمحمد بن یحیی نیشابوری فقیه و دانشمند معروف قرن ششم هجری. این فرمان که در نهایت فصاحت و بلاغت نوشته شده متأسفانه در تنها نسخه ای که از عتبه الکتبه در دست است از وسط آن قریب بیک صفحه افتاده و اگر مجموعه منشآت لنین گراد ۲ که آن نیز حاوی قسمتی از مراسلات درباری و رسمی ایران در قرن ششم و هفتم هجری است نبود شاید رفع این نقیصه بهیچوجه امکان نداشت. ما در اینجا پس از مقابله این دو مجموعه با یکدیگر و تکمیل این سقط آن فرمان را که سند مهمی است منتشر میکنیم و قبل از آن سطری چند در ترجمه احوال محمد بن یحیی و اهمیت مقام علمی او می نگاریم.

- ۱ - اصل این مجموعه منحصر بفرد تحت شماره ۶۲۹۲ در کتابخانه ملی مصر موجود است و استاد علامه آقای محمد قزوینی از روی آن عکسی برداشته و برای وزارت فرهنگ ایران فرستاده اند. این نسخه عکسی در کتابخانه ملی طهران مضبوط است.
- ۲ - از این نسخه نیز آقای قزوینی عکسی بخرج وزارت فرهنگ ایران برداشته و بکتابخانه ملی طهران فرستاده اند.



ابوسعبد یا ابوسعید ۱ محمد بن یحیی بن ابی منصور در سال ۴۷۶ در طریثیت (یعنی ترشیز حالیه که در آن ایام ضمیمه ولایت نیشابور بوده) از مادر بزاد و پس از گذراندن سنین طفولیت و آشنا شدن بیسیاری از علوم و آداب زمان برای تکمیل فقه بخدمت امام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵) و ابوالمظفر احمد بن محمد خوافی (متوفی سال ۵۰۰) که در خراسان در آن عهد باستادی و بلندی مقام علمی شهرت داشتند شتافت و طولی نکشید که از بزرگترین شاگردان غزالی گردید و ریاست پیروان شافعی در نیشابور باو رسید. عمر او بتدریس در نظامیه نیشابور و نظامیه هرات بوعظ و تذکیر میگذشت و از بیشتر نقاط مستفیدان پیای درس او می آمدند و از خرمن فضلش خوشه بر میگرفتند و این شاگردان نیز خود بعدها اکثر از مشاهیر علما شدند. از جمله این شاگردان یکی ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم بیهقی مؤلف معروف تاریخ بیهق و مشارب التجارب و تتمه صوان الحکمه و کتب معتبره دیگر است که همیشه در استاد خود بچشم تعظیم می نگریسته و او را مدح میگفته است و این بیت عربی از بیهقی است در مدح محمد بن یحیی :

رفات الدین والاسلام یحیا      بمحیی الدین مولانا ابن یحیی  
 كأن الله رب العرش یلقى      علیه حین یلقى المدرس وحیا  
 و همین دانشمند پس از مرگ محمد بن یحیی دو بیت ذیل را در مرثیه او گفته است :

یا سافکاً دم عالم متبحر      قد طارفی اقصی الممالک صیته  
 تالله قل لی یا ظلوم ولا تخف      من کان محیی الدین کیف تمیته

۱ — کنیه محمد بن یحیی را باختلاف ابو سعد و ابو سعید هر دو ضبط کرده اند ، در وفیات الاعیان ابن خلکان (ج ۲ ص ۳۹ چاپ طهران) والوافی بالوفیات صفدی ( بنقل از آن در حواشی راحة الصدور) و طبقات الشافعیه ابو بکر بن هدایه (ص ۷۷ چاپ بغداد) وحاشیه یافعی «ابوسعبد» ذکر شده در صورتیکه در طبقات الشافعیه سبکی (ج ۴ ص ۱۹۷) و تهذیب الأسماء نووی (ج ۲ ص ۹۵) «ابوسعید» آمده .



از تألیفات او نام دو کتاب باقیست یکی الانصاف ۱ فی مسائل الخلاف دیگری المحيط فی شرح الوسیط که ظاهراً هر دو از میان رفته و اثری از آنها حتی در کتابخانهای مهم کشورهای که فهرس مطبوعه دارند نیست تنها یک مقدار از آراء فقهیه او را سبکی در طبقات الشافعیه ذکر نموده است.

محمد بن یحیی با اینکه مردی فقیه و زاهد و متورع بوده باشعرو ادب نیز سر و کار داشته و از او اشعاری لطیف عبری و فارسی مانده از آن جمله یک قطعه عربی در ابن خلکان و یک قطعه و چند رباعی بفارسی در لباب الالباب باقیست اینست آن قطعه عربی:

و قالوا یصیر الشعر فی الماء حیه

فلما التوی صدغاه فی ماء وجهه

اینک قطعه و رباعیات فارسی او بنقل از لباب الالباب:

هر که احوال ظاهرش نیکوست

مرد صورت مباش کنز صورت

لاله را سرخ روی می بینی

دل لاله نگر که چون سیه است

\*\*\*

ای لعل ترا قوت و رزاقی عمر

تا جام اجل پر نکند ساقی عمر

\*\*\*

نا که یارم بیخبر و آوازه

گفتم که چون آگه آمدی عیب مکن

\*\*\*

ای گشته درون من چو بیرون تو خون

اینیسه بیرون ز درون بیرون کن

\*\*\*

ای حسن تو در جهان ز آوازه برون

ز اندازه برون است چو حسن تو غم



\*\*\*

ظالم که کباب از دل درویش خورد      چون درنگرد ز پهلوی خویش خورد  
 دنیا عسلیست هر که زو بیش خورد      خون افزایش تب آورد نیش خورد  
 اهمیت مقام محمد بن یحیی و جلالت قدر او را نزد بزرگان و شاه از حکایتی  
 که سید صدرالدین صاحب زبدة التواریخ آورده بخوبی میتوان دریافت و ترجمه آن  
 حکایت بنقل از زبدة التواریخ چنین است: ۲:

دایمی که بین شافیه و حنفیه نیشابور نزاع در گرفت و از حنفیه هفتاد تن  
 بقتل رسیدند سلطان سنجر در لشکر گاه خود نزدیک این شهر بود. حاجب سالار  
 خود محمود کاشانی ۳ را نزد محمد بن یحیی فرستاد و گفت باو بگو که سلطان میگوید  
 که این شهر از آن تست یا از آن من اگر از من است آنرا ترک گو و از آنجا خارج  
 شو و اگر از آن تست پس آمدن مرا آماده باش و بهر حال باید از آن بیرون روی.  
 محمود کاشانی بحلقه درس محمد بن یحیی در جامع نیشابور در آمد و بر او که بمطالعه  
 اشتغال داشت سلام گفت. محمد بن یحیی التفاتی نکرد و از مطالعه سر بر نداشت. حاجب  
 نزدیک او نشست و گفت سلام علیکم، محمد بن یحیی سر از کتاب برداشت و گفت:  
 و علی عباد الله الصالحین. حاجب پیش او زانو زد و گفت سلطان سلام  
 میفرستد و میگوید که تفصیل واقعه نیشابور بسمع ما رسیده و دانسته ایم که  
 حاکم مطلق در این شهر توئی و هر چه میخواهی میکنی و چنین می نماید که کسی  
 دیگر قدرت آنکه با تو در مقام نزاع بر آید یا حکم ترارد کند نیست و آنچه ما داریم  
 نیز از برکت و نعمت دعای تو است. حاجب این پیغام ابلاغ کرد و بخدمت سلطان  
 برگشت. سلطان که از فرستادن حاجب و پیغام سخت پشیمان شده بود بی تابانه انتظار  
 مراجعت او را داشت و چون برگشت از او پرسید باشیخ چه گفتی. حاجب آنچه در  
 میان رفته بود تقریر کرد، سلطان گفت بسر من سو گند یاد کن که چنین گفتی،

۱ - باب الالباب جلد اول صفحه ۲۲۹ - ۲۳۰

۲ - زبدة التواریخ صفحه ۱۲۵ - ۱۲۶ (چاپ لاهور)

۳ - یعنی نظام الدین محمود کاشانی حاجب سنجر (راحة الصدور ص ۱۶۸ و جامع التواریخ  
 رشید الدین فضل الله)



حاجب سو گند یاد کرد. سلطان از اندیشه بیرون آمد و بر او آفرین خواند و بر قدر و منزلت او افزود و ولایت نیشابور را در قلمرو او نهاد.

در ابتدای سال ۵۴۸ در خراسان واقعه‌ای روی داد سخت هولناک که از لحاظ شدت دستی کم از حمله مغول نداشت و آن هجوم غزان بود بشهرهای آباد و پر جمعیت خراسان و تفصیل آن در تمام تواریخ راجع بزمان سلجوقیه آمده است مختصر آن اینکه غزان که از شدت عمل و سخت گیری های حکام سلجوقی بتنگ آمده بودند آغاز طغیان کردند و چون سلطان عازم جلو گیری ایشان شد سران غز از در معذرت خواهی در آمدند و سز بر خاک اطاعت نهادند ولی سرداران سپاه سلطان سنجر راضی نشدند و سلطان را واداشتند تا بر آنان حمله کند، غزان دست از جان شسته چندان استقامت کردند که لشکر سلطان منهزم گردید و کمی بعد یعنی در جمادی الاولی سال ۵۴۸ سنجر اسیر آنان شد و وحشیان غز بر خراسان و شهرهای آباد و پر جمعیت و بر ثروت آن حمله بردند و از قتل و غارت و نهب و تاراج فرو گذار نکردند این واقعه در عالم اسلامی بسیار مؤثر افتاد و شعراء بر خراسان و خرابی آن گریستند و مرثیه‌ها گفتند قصیده شیوای انوری در تأسف از وضع زمان و هجوم غزان و طلب یاری از خاقان سمرقند بمطلع:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر  
نامه اهل خراسان بپر خاقان بر

بقایت مشهور است.

در طی این حادثه بسیاری از بزرگان علم و ادب و مشایخ متصوفه مانند بازماندگان خواجه ابوسعید ابوالخیر و بزرگان فقها و قضاة چون قاضی حسین بن محمد ارسابندی و قاضی علی بن مسعود و جمیع کثیری کشته شدند و از جمله کشته شدگان نیشابور یکی هم همین محمد بن یحیی بود. اگر چه در تاریخ قتل او اختلاف است و آنرا بعضی در شوال ۵۴۹ و عده‌ای در رمضان ۵۴۸ نوشته اند ولی در طرز قتل او هیچ اختلافی

۱ - این خلکان و ذهبی در دول الاسلام (ج ۲ ص ۴۵۰) و سبکی تاریخ قتل او را در رمضان ۵۴۸ نوشته اند و این مقارن استیلای طایفه غز است بر نیشابور در بار اول لیکن ابن الاثیر و ابوبکر بن هدایه (بنقل از سمعانی) گفته اند که قتل محمد بن یحیی در جامع نیشابور در شوال ۵۴۹ اتفاق افتاده و شوال ۵۴۹ تاریخ استیلای ثانوی طایفه غز است بر نیشابور و قتل عام ایشان از مردم آن شهر. چون بنای تاریخ ابن الاثیر در ذکر وقایع این ایام کتاب مشارب التجارب ظهیر الدین ابوالحسن بیهقی شاگرد محمد بن یحیی بوده و سمعانی نیز که ابوبکر بن هدایه قول او را در همین خصوص نقل میکند از قضایای خراسان در این تاریخ از هر کس بهتر اطلاع داشته بنابراین تاریخ شوال ۵۴۹ بصحت نزدیکتر مینماید.



نیست و عموم مورخین آن را بیک طور نوشته‌اند از همه واضحتر نوشته صاحب مجالس -  
المؤمنین است که علت قتل آن را نیز بیان کرده است، اینست عین عبارت قاضی نورالله  
شوشتری در این باره :

« در آن اوقات غزان یاغی شدند و سلطان سنجر محمد بن یحیی را بخواند  
و گفت این ترکان بر من خروج کردند فتوی میدهی؟ محمد گفت خارجی گشتند  
و خون ایشان حلال باشد و بدین دعوت فتوی نوشت، سلطان سنجر آنرا ازو بگرفت  
بجرب غزان رفت و چون ایشان بر سلطان سنجر ظفر یافتند سلطان را گرفته  
خراسانرا مسخر ساختند محمد بن یحیی را گرفته خاك در دهن وی کردند تا  
هلاک شد ۱۰۰۰

این واقعه یعنی قتل یکی از بزرگترین علماء خراسان در جهان اسلامی تأثیری  
فراوان کرد و دل‌های حساس صاحبان ذوق و طلاب علم و ادب را بدر آورد، این معنی  
از مرانی مؤثریم که درین باره گفته شده است بخوبی بر میآید اینست یکی از آن  
مرانی :

مضی الذی کان یجنی الدر من فیه	یسیل بالفضل والافضال وادیه
مضی ابن یحیی الذی قد کان صوب حیا	لا بر شهر ۲ و مصباحاً لداجیه
خلا خراسان من علم و من ورع	لما نعاہ السی الآفاق ناعیه
لما أماتوه مات الدین و أسفا	من ذا الذی بعد محیی الدین یحییہ

این قطعه را ابن الاثیر نقل کرده و بعلی بن ابراهیم الکاتب نسبت داده است ۳  
از جمله کسانیکه بقارسی ویرا زتاء گفته اند شاعر مفلق قرن ششم حکیم  
خاقانی است و وی در رثاء محمد بن یحیی چندین قطعه و قصیده گفته است و معلوم  
میشود که مرگ این دانشمند با آن وضع فجیع در روح حساس شاعر بزرگوار

۱ - مجالس المؤمنین مجلس ششم در شرح حال سنائی

۲ - ابرشهر نام قدیم شهر نیشابور است .

۳ - ابن الاثیر در وقایع ۵۴۸ - و غرض از این علی بن ابراهیم الکاتب ظاهراً  
همان وحیدالدین علی بن ابراهیم کاتب بیهقی شاعر است که شرح حال و بیک قطعه از اشعار  
اورا ظهیرالدین بیهقی در تاریخ بیهق ( صفحه ۲۳۷ چاپ آقای بهمنیار ) آورده است .



تأثیر شدید کرده است ، اینست چند بیت از قصیده معروف خاقانی :  
 آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد      وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد  
 سرو سعادت از تف خذلان ز گال گشت      وا کنون بر آن ز گال جگرها کباب شد  
 تا آنجا که گوید :

دوش آن زمان که طره شب شانه کرد چرخ      سوی سپید دهرم بعنبر خضاب شد  
 دیدم صف ملائکه چرخ نوحه گس      چند آنکه آن خطیب سحر در خطاب شد  
 گفتم بگوش صبح که این چشم زخم چیست      کاشکال و حال چرخ چنین ناصواب شد  
 صبح آه آتشین ز جگر بر کشید و گفت      دردا که کارهای خراسان بر آب شد  
 گردون سر محمد یحیی بیاد داد      محنت رقیب سنجر مالک رقاب شد  
 ای مشتری ردا بنه از سر که طیلسان      در گردن محمد یحیی طناب شد  
 و همچنین در قصیده ای بمطلع :

تا در دو محنت است درین تنگنای خاک      محنت برای مردم و مردم برای خاک  
 در رثاء محمد بن یحیی میگوید :

گیتی بسی محمد یحیی بماتمند      از قمه ثوابت تا منتهای خاک  
 او کوه علم بود که برخاست از جهان      بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک  
 تب لرزه یافت پیکر خاک از فراق او      هم مرقد مقدس او شد شفای خاک  
 با عطرهای روضه پاکش عجب مدار      گر طوبی بهشت بر آرد گیای خاک  
 از گنبد فلک ندی آمد بگوش او      کای گنبد تو کعبه حاجت روای خاک  
 بردست خاکیان خبه گشت آنفرشته خلق      ای کاینات و احزنا از جفای خاک  
 بی فر او چه سنجد تعظیم سنجری      بی پادشای دین چه بود پادشای خاک  
 دید آسمان که دردهنش خاک میکنند      و گاه بد که نیست دهانش سزای خاک  
 ای خاک بر سر فلک آخر چرا نگفت      کان چشمه حیات مسازید جای خاک  
 جبریل بر موافقت آن دهان پاک      میگفت ای دهان ملایک صلاای خاک  
 سو گندهم بجان شریفش که خورده نیست      زو به نواله ای دهن ناشتای خاک  
 در ملت محمد مرسل نداشت کس      فاضلتر از محمد یحیی فنای خاک



آن کرد روز تهلکه دندان فدای سنگ  
 کو فکر او که بود ضیابخش آفتاب  
 زان فکر و ذکر چرخ وزمین بی نصیب ماند  
 خاک درش خزاین ارواح چرخ دان  
 پاکا منزها تو نهادی بامر خویش  
 خاک چهل صباح سرشتی بدست صنع  
 خاقانیست خاک درت حافظش تو باش  
 جو قی لثیم یک دوسه کج سیر گورسار  
 وین کرد گاه فتنه دهانرا فدای خاک  
 کو لطف او که بود کدورت زدای خاک  
 آن گفت وای آتش و آن گفت وای خاک  
 فیض کفش معادن احسان روای خاک  
 بر گردنای چرخ سکون و بقای خاک  
 خود بر زبان لطف برآندی ثنای خاک  
 از مشت آتشی که ندارند رای خاک  
 چون پنج پای آبی و چون چارپای خاک  
 در دیوان خاقانی گذشته از این مرثی دو قطعه دیگر نیز در همین موضوع هست ، یکی این قطعه :

خاقانیا بسوك خراسان سیاه پوش  
 عیسی بحکم رنگریزی بر مصیبتش  
 دهر از سر محمد یحیی ردا فکند  
 کاصحاب فتنه گرد سوادش پناه برد  
 نزدیک آفتاب لباس سیاه برد  
 گردون ز فرق دولت سنجر کلاه برد  
 و قطعه ثانی این است :

های خاقانی ترا جای شکر ریز است و شکر  
 محیی الدین کو دهان دین بد را آگنده بود  
 گذشته از اینها خاقانی در قصیده معروف خود بمطلع ذیل :

رهروم مقصد امکان بخراسان یابم  
 در ضمن اظهار شوقی که بوصول بخاک خراسان میکنند و محامد آنرا  
 تشنه ام مشرب احسان بخراسان یابم  
 می شمارد ذکر محمد بن یحیی را نیز بمیان می آورد و میگوید :

بسر خاک محمد پسر یحیی پاک  
 از سر روضه فاروق فرق صدر شهید  
 روم و رتبت حسان بخراسان یابم  
 بوی جان داروی فرقان بخراسان یابم



مجیبی الدین که سلیمان صفتست و خدمش  
شافعی بینم و در دست هر انگشتی از او  
هادی امت و مهدی زمان کز قلمش  
گوهر افسر اسلام که از خاک درش  
سخن و لهجه یحیی و محمد نکریم  
دل او ثانی خورشید فلک دانم و باز

دیو و انس و ملک و جان بخراسان یابم  
مالک و احمد و نعمان بخراسان یابم  
غم دجال صفاهان بخراسان یابم  
افسر گوهر سامان بخراسان یابم  
عیسی و آیت فرقان بخراسان یابم  
خلق او ثالث سعدان بخراسان یابم

... الخ ۲

این بود اجمالی از احوال محمد بن یحیی عالم معروف و رئیس اصحاب شافعی در نیشابور، برای اطلاع مفصلتر از احوال او رجوع شود بوفیات الأعیان ابن خلکان ج ۲ ص ۳۹ و راحة الصدور ۱۸۱-۱۸۲ و حواشی آن صفحه ۴۸۳ (بنقل از الوافی بالوفیات صفدی) و طبقات الشافعیة سبکی ج ۴ ص ۱۹۷-۱۹۸ و طبقات الشافعیة ابو بکر ابن هدیاه ص ۷۷ و لباب الألباب عوفی ج ۱ ص ۲۲۹-۲۳۰ و ابن الاثیر در وقایع سال ۵۴۸ و تهذیب الاسماء نووی ج ۲ ص ۹۵ و زبدة التواریخ سید صدرالدین صفحه ۱۲۵-۱۲۶ و جامع التواریخ رشید الدین فضل الله (خطی) و تاریخ گزیده ص ۶۲ و روضات الجنات ص ۶۰۵ و مجالس المؤمنین (مجلس ششم در شرح حال سنائی) و هفت اقلیم در ذیل نیشابور و تاریخ یافعی در وقایع سال ۵۴۸ و حیب السیر و روضة الصفا و غیرها.

پس از ذکر این مقدمات عین فرمان سلطان سنجر را در تقلید تدریس مدرسه نظامیه نیشابور بنام او که بقلم اتابک منتجب الدین جوینی است ذیلاً از روی عتبه-الکتابه نقل میکنیم و قسمت ناقص این نسخه را از روی نسخه منشآت لنین گراد بدست میدهیم:

۱ - شاید از این کلمه «سعدان» بتوان حدس اینکه کنیه او «ابوسعید» بوده نه «ابوسعید» تأیید کرد.

۲ - برای بقیه اشعار خاقانی در حق محمد بن یحیی رجوع کنید بدیوان خاقانی چاپ مرحوم عبدالرسولی صفحات ۱۵۷ و ۲۴۲ و ۲۷۹ و ۶۱۷



## تقلید تدریس مدرسه نظامیه نیشابور

بخواجه محیی الدین محمد بن یحیی

مراتب طبقات جهانیان و درجات اصناف خلائق متفاوتست و معارج و مدارج هر کس باندازه علم و عقل مختلف چنانکه قرآن مجید الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید مخبر است ازین معنی و مشعر ازین حال و رفعا بعضکم فوق بعض دو جات و تاملات ارباب سقایق و اصحاب عقول که اشرف خلائق ایزد تعالی و انفس صنایع او اند فضل سبق در حلیات محاسن و آداب و منقبت تقدم میان جماهیر اولوا الالباب علماء دین و ائمه علم شریعت را که ورثه انبیاءند صلوات الله علیهم اجمعین مسلمست و اعلام دولت اسلام بمآثر و مفاخر ایشان مظفر و منصور و مشاهد و معاهد شریعت سید المرسلین و خاتم النبیین بمواعظ و زواجر ایشان منصور و معمور ماند و چون ایزد سبحانه و تعالی بنده را سعادت ابدی کرامت خواهد کردن و در دنیا و عقبی منزلت اختیار و ابرار ارزانی داشتن او را بر اعلاء معالم شریعت حرص گرداند و توفیق تشیید ابنیه عالیه و تمهید اساس معاهد خیرات و تربیت اصطناع ائمه دین دهد چنانکه خواجه شهید نظام الملک را تعمده الله بغفرانه دلجو در جوهر مطهر و سینه پاک او حرصی نهاد بر تقدیم آنچه از برکات آن ملک عالم در قبضه اقتدار او آمد و عالمیان غریق و رهین انعام و احسان او گشتند و مثنی و ثنا کر عدل و انصاف او شدند و رایات ملت اسلام از رای صائب او نصرت یافت و آفتاب جاه و حشمت او بر کافه خلائق مشرق و مغرب تافت و تا منقرض کاینات و منقطع موجودات مبانی و معانی طاعات و عبادات و مساکن و مواطن علما و عباد و ائمه و زهاد و معابر و مسالك اختیار و اشراف آفاق بر او و بحر او و غور او و نجد او از شواهد و براهین علو همت و عقیدت پاک بی شبهت او خواهد بود و زبان حال در جهان ندا میدهد، شعر :

هذا العلاء و ما عداه سفال      هذا الجلال و ما سواه محال

یبقی نظام الملک ما بقیت له      و هو الخلود حقیقه اطلال

و هر چند ربع مسکون بانار و ابنیه نظام الملکی آراسته است و هیچ شهر از



شهرهای اسلام از آن حلیت و زینت عاطل و خالی نماندست و ما از آفریدگار عز  
اسمه ۱ توفیق میخواستیم تا در مدت بقا و نوبت ایالت خویش ترتیبی هر چه بروفق  
و طراوت آن باز گردد می فرمائیم و او را بر امهات و مهمات جهان مقدم می داریم و  
بهر سعی که درین باب میسر گردد و بروان مقدس خواجه شهید نورالله مضجعه تقرب  
جوئیم [کندا] و آن تقرب سبب مرضاة ایزد سبحانه و تعالی باشد و موجب فوز و نجات یوم  
لا ینفع مال و لابنون الا من اتى الله بقلب سلیم اما اهتمام نمودن بمصالح آنچه از باب  
خیرات مذکور و مشهور است در نسابور که واسطه عقد ممالک است و قبضه دیار خراسان  
و عراق بر خویشتن معین تر شناسیم و همت بدان نگران و مایل تر یابیم و علی الخصوص  
مدرسه نظامی که مهبط رحمت ایزدی و منشأ حقایق مسلمانی است و مستقر و متکاء  
فقها و علماء دین که مفاتیح انوار هدی و مصابیح انواع ورع و تقوی اند و همواره  
صدر و مقتدی و مدرس این مدرسه بزرگانی بوده اند که نجاریر علماء آفاق من  
کل فج عمیق بجانب ایشان رحلت کرده اند و بنخدمت ایشان رغبت داشته و از بحار  
علوم و انوار آداب ایشان اغتراف و اقتباس کرده و چون روزگار ما بجمال و کمال  
و فضل و علم و عفت خواجه امام اجل محیی الدین محمد بن یحیی متع الله بطول بقائه  
متجمل است و بر عالم علوم دینی خاطر خطیر او والی و جمله اکابر و فحول علماء  
فریقین حرس الله اقتدار هم او را مطواع و منقاد و از وی مستفید و مقتبس و بر تعظیم و تقدیم  
جانب او متفق و منطبق بر ثناء و اطراء او مثابرو مواظب و محیی الدین در عفاف و دیانت و  
سپردن منهاج حق بمرتبه رسیدست که ارواح اتقیاء سلف رضوان الله علیهم اجمعین بروی  
آفرین میخوانند و معاصران او را بمکان او تهنیت میگویند و ما کان الله لبعذبهم و انت فیهم  
واجب دیدیم بل که عین فرض دانستیم بعد از استخاره از حضرت عزت الهی مدرسه نظامیه  
که مشهورترین مدارس جهان و عزیزترین بقاع طلبه علمست بمحیی الدین سپردن و  
منصب تدریس که اشرف المناصب است بوی ارزانی داشتن و مصالح فقها و مدرسه  
و اوقاف و ترتیب هر چه بدان مضافست و منسوب در عهده علم و عفت و دیانت او

۱ - از اینجا تا جائیکه بستاره نموده شده از نسخه عتبه الکتبه افتاده ما آنرا  
از روی منشآت لنین گراد کامل کردیم .



کردن تا چنانکه از سداد و حسن طریقت و سیرت و عقیدت و غزارت فضل و فعلت او معهود و مأثور است آن مهم بزرگ را بواجبی اعتناق کند و از خدای تعالی توفیق خواهد بر اقامت شرایط آن چنانکه حجت وقف بدان ناطق است و از سیر و سنن ائمه سلف رضوان الله علیهم اجمعین بوی رسیدست و چون دانسته ایم که محیی الدین بزرگوارتر از آنست که در ملابست این خیر بزرگ بوضیعتی محتاج باشد بساط اطمینانی که درین باب معتاد گشتست طی فرمودیم تا آنچه رای صائب او از تمهید قواعد پسندیده بیند تقدیم میکنند و در اظهار آثار خیر باقصی الامکان می رسد و ما را از آن مهم دینی فارغ دل می دارد و ذکر جمیل هر روز منتشرتر می گرداند تا متعلمان و مستفیدان از اقصای برغبتهی صادق بدان بقعه علم و خطه شرع می شتابند و روزگار محیی الدین مغتنم می شمارند و بر کات افادت و استفادت علم بدولت قاهره میرسد و روان مقدس خواجه شهید نظام الملک بروح و راحت می پیوندد ان شاء الله . سیل مشاهیر و ائمه و اکابر و علما و قضاة و اعیان و معتبران نیشابور ادام الله تأییدهم آنست که این تفویض و تقلید را باهتزاز و ارتیاح تلقی کنند و بشرایط اعزاز و رسم نثار تهنیت قیام نمایند و در مساعدت و متابعت جانب محیی الدین طریق اخلاص سپرند و از سرای ریاست و مجلس قضا حما هما الله آنچه زیادت حرمت و تمهید اساس رتبت و منزلت محیی الدین پیوندد تقدیم کنند و بر احترام علما و فقها که بجانب محیی الدین اتصال دارند متوفر باشند و ایشان را از اقران و اکفای بزمید اعزاز و تبجیل ممیز گردانند و متصرفان اوقاف دام عز هم بر حسب اشارت و صواب دید محیی الدین جرایات و مشاهرات ایشان روان دارند و فراغ دل ایشان بجویند و در عمارت مدرسه و اصلاح هر چه او از آن مستمر گردد بوقت ایستادگی نمایند و در همه معانی از آنچه محیی الدین اشارت کند و مصلحت بیند عدول نمایند و متابع رأی و ممثل حکم او باشند و رضا و سخط ما از نتایج شکر و شکایت او دانند ان شاء الله وحده .

یادگار عز  
بر رونق  
داریم و  
مع تقرب  
نات یوم  
از باب  
فراسان  
مخصوص  
و متکاء  
همواره  
فاق من  
ز بحار  
و کمال  
ل بقائه  
ل علماء  
و تقدیم  
دیانت و  
ن بروی  
مت فیهم  
نظامیه  
وردن و  
مدرسه  
انت او  
آنرا



## چند صفحه از تاریخ جدید ایران

### نخستین رابطه سیاسی بین ایران و امریکا

و

#### مختصری از احوال میرزا سعید خان وزیر خارجه

در سال ۱۲۷۳ هجری قمری برابر با ۱۸۵۶ میلادی یعنی در سال دهم از سلطنت ناصرالدین شاه و ایام صدارت میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری در استانبول مابین فرخ خان غفاری کاشانی ملقب بامین المملک ایلچی کبیر ایران در فرانسه و کارول اسپنس ۱ وزیر مختار ممالک متحده امریکای شمالی مقیم در بار عثمانی معاهده ای در هشت ماده برای برقراری روابط دوستی و معاملات تجارتي منعقد گردید. این معاهده که بتاريخ پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۷۳ مطابق ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶ بدو زبان فارسی و انگلیسی در استانبول از طرف دو نماینده ایران و ممالک متحده امریکای شمالی بامضا رسیده در تاریخ ۲۰ شوال ۱۲۷۳ مطابق ۱۳ ژون ۱۸۵۷ نسخ آن مبادله گردیده است. ۲.

این معاهده در طرز معامله طرفین با سفرا و نمایندگان سیاسی یکدیگر بر همان اصولی که در معاهده ترکمانچای بین ایران و روسیه مقرر شده بود مبتنی بود و طرفین تصدیق کردند که با سفرا و نمایندگان یکدیگر همان معامله را که بانمایندگان و اتباع دول متحابه معمول میدارند رعایت کنند.

مهمترین مواد این معاهده قسمتی از ماده پنجم آن بود باین مضمون: «هرگاه

۱ - Carroll Spence

۲ - متن فارسی این معاهده در ناسخ التواریخ در جزء وقایع سال ۱۲۷۳ و متن انگلیسی آن در کتاب معاهدات بین ایران و ممالک خارجه تألیف هر تسلت Hertslet صفحه ۱۸۶-۱۹۰ مندرج است.



در ممالک محروسه ایران مرافعه یا مباحثه‌ای فی‌مابین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعه آمریکا شمالی حادث شود در محلی که وکیل یا قونسول ممالک مجتمعه آمریکا مقیم باشد مقالات متداعین و تدقیق و تحقیق اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه دولت علیه ایران که محل عادیه طی این گونه امورات است باحضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه آمریکا خواهد شد. ۰۰

لازمه اجرای این ماده آن بود که ممالک متحده در ایران سفیر و قونسول‌هایی داشته باشد. اما این کار یعنی انشاء سفارتخانه و قونسول خانه هادر ایران تا سال ۱۳۰۰ هجری (۱۸۸۳ میلادی) از طرف امریکا بتأخیر افتاد و در این مدت منافع اتباع امریکا را در ایران دولت انگلیس عهده دار بود.

در ژانویه ۱۸۸۳ (ربیع الاول سال ۱۳۰۰ هجری) بالاخره دول متحده امریکا شمالی تصمیم گرفت که سفیری مخصوص بطهران بفرستد تا او بایجاد سفارتخانه و برقرار کردن روابط مستقیم بین دو مملکت قیام نماید. این سفیر که در همین سال ۱۳۰۰ هجری بطهران وارد شد مستر بنجامین است که بدستیاری خانم خود در پایتخت ایران سفارتخانه امریکا را تأسیس نمود و نخستین رابطه سیاسی مستقیم بین ایران و امریکا را برقرار ساخت.

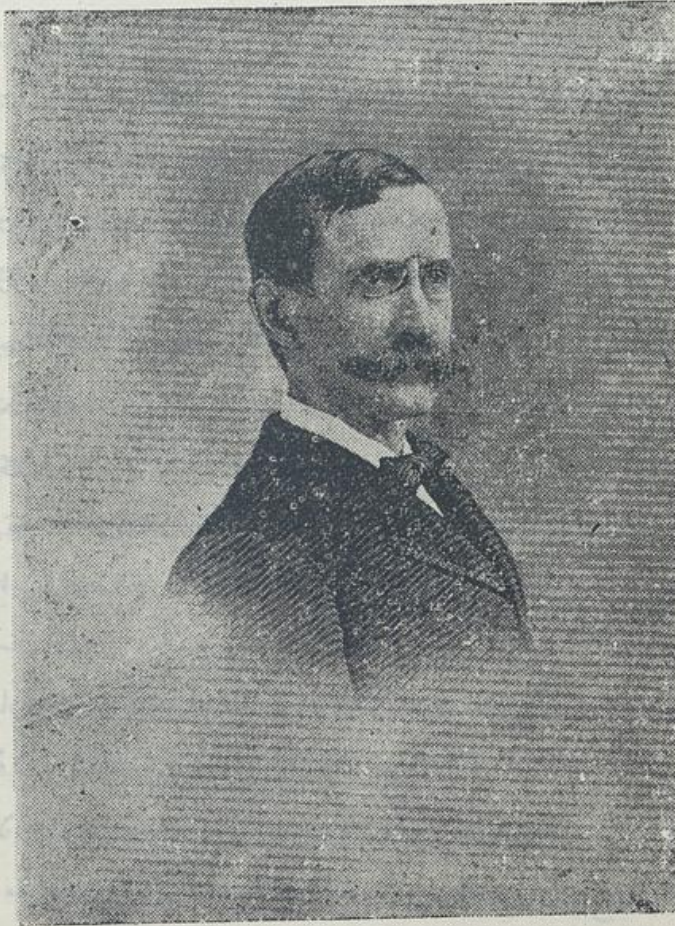
در سال ۱۸۸۵ میلادی (۱۳۰۲ هجری) مستر بنجامین با امریکا باز خوانده شد و علت احضار او توفیقی بود که اندکی قبل از آن یعنی در اواخر سال ۱۸۸۴ در انتخابات نصیب فرقه دموکرات شده و باعوض شدن سیاست احضار یک عده از مأمورین مقیم خارج نیز لازم بود. مستر بنجامین با امریکا برگشت و از سیاست کناره‌جست و بنوشتن یک سلسله مقاله در مجلات امریکا راجع بایران مشغول شد سپس آن مقالات را جمع آورده بصورت کتابی تحت عنوان: «ایران و ایرانیان ۲» در سال ۱۸۸۷ (۱۳۰۴ هجری) در لندن با تصاویری چند در طی هفده فصل منتشر ساخت.

۱ - S. G. W. Benjamin برای مختصری از احوال او رجوع کنید بروزنامه شرف‌نمره بیست و هشتم (جمادی الاخری ۱۳۰۲ قمری)

۲ - Persia and Persians by S. G. W. Benjamin, London 1887



اگرچه این کتاب برای معرفت يك قسمت از اوضاع و احوال ایران در آن ایام مفید و قابل مطالعه است اما از آنجا که مؤلف آن بزبان و تاریخ و اخلاق و آداب ایرانی درست آشنا نبوده و دوره اقامت او در ایران نیز چندان مدتی طول نکشیده (دو سال و کسری) حاوی اشتباهات و اغلاط فراوان است.



مستر بنجامین

کتاب « ایران و ایرانیان » تألیف بنجامین نخستین وزیر مختار امریکا را در ایران در سالهای آخری سلطنت ناصرالدین شاه مرحوم اوانس خان مساعد السلطنه (۱۲۸۱ - ۱۳۵۰) از انگلیسی به فارسی ترجمه نموده و ترجمه او را مرحوم میرزا محمد

حسین ذ

در آورد

یادگار

د

از مترجم

مرحوم

زیر دست

د

اینجا من

دولتی م

شده در

د

۱۲۸۱

شهر بی

و در مرا

ناصر الد

پنججاه

۱۸۹۴

عازم ب

د

در جشر

طرف

۱ -

وزارت

نه فص

۲ -



حسین ذکاء الملك فروغی (متوفی سال ۱۳۲۵ قمری) بانشاء روان و درست فارسی در آورده و يك نسخه ناتمام از آن در تصرف نگارنده این سطور یعنی مدیر مجله یادگار هست و آن شامل نه فصل اول کتابست .

در نسخه ای از ترجمه کتاب مستر بنجامین که نزد نگارنده است بهیچوجه از مترجم و منشی کتاب ذکر نیست، اطلاعی که در این خصوص نقل شد منقول از قول مرحوم مغفور محمد علی فروغی (متوفی سال ۱۳۲۱ شمسی) است که در آن ایام زیر دست پدر مرحوم خود در اداره انطباعات و دارالترجمه دولتی کار میکرد. بمناسبت ذکر او انس خان مترجم کتاب مستر بنجامین لازم میدانیم که در اینجا مختصری از احوال او را بدست دهیم تا یاد این مرد دانشمند که در دستگاه دولتی متصدی مشاغل سیاسی مهم بوده و در ترجمه کتب چند بفارسی مصدر خدماتی شده در جایی مذکور و ثابت بماند .

او انس خان ماسیان ۲ ملقب بمساعد السلطنه در سال ۱۸۶۴ میلادی (مطابق ۱۲۸۱ قمری) در طهران تولد یافته و پس از تکمیل تحصیل در مدرسه آرامنه این شهر بیاریس رفته و در آنجا زبان فرانسه و بعضی معلومات دیگر را فرا گرفته و در مراجعت یعنی در سال ۱۸۸۴ میلادی (۱۳۰۱ قمری) در سلك مترجمین مخصوص ناصرالدین شاه در آمده سپس در سال ۱۸۸۷ (۱۳۰۴ قمری) با هیئتی که از ایران برای پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا بلندن مأمور شده بودند بآن شهر رفته و در ۱۸۹۴ (۱۳۱۱ قمری) با هیئتی دیگر برای تاجگذاری نیکلای دوم امپراطور روسیه عازم پترزبورگ بوده اند بآنجا مأموریت یافته است .

مرحوم او انس خان بار دیگر در سال ۱۹۰۰ (۱۳۱۸ هجری) برای شرکت در جشن هشتادسالگی تولد ملکه ویکتوریا بلندن مأمور شده و بعد از برگشتن از طرف وزارت امور خارجه بعنوان مستشار سفارت ایران ببرلین رفته و تا یازده سال

۱ - يك نسخه ناقص دیگر هم از همین ترجمه در تصرف آقای سلیم نیساری معاون دفتر وزارت فرهنگ هست شامل همین نه فصل بنا بر این معلوم نیست که مرحوم او انس خان همین نه فصل را ترجمه کرده بوده یا تمام کتاب را .

۲ - Hovhannès Khan Masséhiantz

ن در آن  
خلاق و  
بی طول

کا را در  
السلطنه  
زامحمد



در آن شهر بهمین سمت یا بسمت معاونت سفارت میزیسته بعد بایران آمده و چندی ریاست دفتر مرحوم ابوالقاسم خان قراگزلو نایب السلطنه را در طهران عهده دار بوده و در ۱۹۱۲ (۱۳۳۰ هجری) بمقام سفارت ایران در برلین انتخاب شده ، پس از آن بهمین مقام بلندن رفته و در آخر کار سفیر ایران در توکیو بوده است . در اواسط



اوانس خان مساعدالطنه

سال ۱۳۱۰ شمسی مرحوم اوانس خان از توکیو بطهران احضار شد و در مراجعت چون بشهر خاربین از بلاد منچوری رسید در آنجا در ۲۷ آبان ۱۳۱۰ (۱۹ نوامبر ۱۹۳۱ و ۸ رجب ۱۳۵۰) در حالی که ۶۷ سال شمسی داشت وفات کرد و چون جنازه او بسبیری رسید اولیای امور محل بنخیال آنکه سفیر ایران مسلمان بوده از نعش او بآداب



اسلامی تشییع کردند. جسد او انس خان را در قبرستان ارامنه در قریه ونک از قرای شمال غربی طهران بخاک سپردند.

او انس خان در زبانهای انگلیسی و ارمنی کمال مهارت را داشت، ترجمه‌هایی که او از تمام نوشته‌های شکسپیر با رمنی کرده در این زبان جزء آثار ادبی محسوب است. این مرد قسمتی از منظومات شکسپیر را بفارسی نیز ترجمه نموده و غیر از کتاب مستر بنجامین و بعضی تئاترهای شکسپیر کتاب سفرنامه برادران شرلی را هم از انگلیسی بفارسی نقل کرده و این ترجمه اخیر او در سال ۱۳۳۰ قمری در طهران بطبع رسیده است.

پس از ذکر مختصری از ترجمه حال او انس خان مترجم کتاب ایران و ایرانیان تألیف مستر بنجامین بر میگرددیم بموضوع نخستین روابط ایران و امریکا و نقل یک قسمت از کتاب مذکور.

اما اول وزیر مختاری که رسماً از طرف دربار ایران عازم واشینگتن پای تخت ممالک متحده امریکا شده مرحوم حاجی حسینقلی خان معتمد الوزاره است پسر هفتم میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری که بعدها صدرالسلطنه لقب یافت. مرحوم حاجی حسینقلیخان معتمد الوزاره در سال ۱۳۰۵ قمری (۱۸۸۸ میلادی) بمقام وزیر مختاری ایران در امریکا منصوب و عازم واشینگتن گردید و خود آن مرحوم میگفت که بهمین جهت هم پس از مراجعت از مأموریت در طهران مردم مرا بلقب «حاجی واشینگتن» میخواندند.

مرحوم صدرالسلطنه که در ماه صفر ۱۲۶۵ (سال دوم سلطنت ناصرالدین شاه) متولد گردیده پس از تحصیل خط و ربط تحت سرپرستی مرحوم میرزا سعید خان

۱ - اطلاعات نگارنده در باب مرحوم او انس خان مساعد السلطنه منقول است از نامه آقای دکتر هاکوبیانس Dr G. Hakovbiantz رئیس محترم کلوب ارامنه و تاریخ جدید ارامنه تألیف باسجیان (بازبان فرانسه که در ۱۹۲۲ در پاریس بطبع رسیده) و مقدمه کتاب انتونی شرلی Sir Anthony Sherly بقلم مرحوم دنیسن راس Sir Denisson Ross که در سال ۱۹۳۳ میلادی در لندن چاپ شده و اطلاعاتی که آقای دکتر حق نظریان رئیس کتابخانه دانش سرای عالی داده اند و بعضی اطلاعات که از وزارت خارجه بدست آمده.



مؤتمن الملك وزير امور خارجه بخدمت در وزارت خارجه داخل شد و بعد از آنکه برتبه استيفارسيد و چند گاهي در دفتر اين وزارتخانه خدمت كرد در سال ۱۲۹۵ قمری بزيارت بيت الله رفت و پس از عزل مرحوم حاجي ميرزا حسينخان سپهسالار از وزارت خارجه و نصب مجدد ميرزا سعيد خان باين مقام مرحوم حاجي حسينقليخان هم بنيابت اول وزارت خارجه منصوب گرديد سپس بمعاونت آن وزارت خانه ارتقاء يافت و در ۱۳۰۲ معتمدالوزاره لقب گرفت و ژنرال قنصل ايران در هندوستان شد. در ۱۳۰۵ او را از هندوستان احضار و بوزارت مختار در امريكا مأمور كردند.

مرحوم معتمدالوزاره كه بعدها صدرالسلطنه لقب گرفت و بوزارت فوايد عامه نيز اختيار شد مردی ساده دل بود و گاه گاه اشعاری نيز ميكفت كه بعلت سستی وزن و ابتدال مضمون خالی از لطف نبود. ظرفاء طهران غالباً آنها را در مجالس و محافل ميخواندند و از نقل آنها لذت ميبردند و بعضی از ایشان گاهي نيز از خود اشعاری ميساختند و بنام آن مرحوم منتشر ميكردند. وفات مرحوم صدرالسلطنه در طهران بتاريخ ۱۳۱۶ شمسی اتفاق افتاد.

شرح ذيل كه ما آنرا برای تكميل ترجمه احوال مرحوم صدرالسلطنه نقل ميكنيم سواد تفصيلی است كه خود آن مرحوم در پشت تند كره احوال ميرزا فضل الله وزير نظام عم خويش نوشته و عين آن در تصرف جناب آقای ذكتر غني است. اين است سواد آن شرح كه خالی از لطف نيست و ميتواند نمونه ای از سادگی ذهن مرحوم حاجي صدرالسلطنه باشد :

« بسمه تعالی روز پنجشنبه غره شهر شعبان المعظم ميلان ميل هزار و سيصد و يازده هجری كه از عمرم چهل و هفت ميگذرد و سي سال است كه پدرم مرحوم جنت مكان ميرزا آقاخان صدر اعظم وفات يافته و حضرت عليه والده بزرگوارم كه دختر عموی پدرم كه مرحوم زكيخان سردار است هشتاد ساله در نجف اشرف مجاور است و روزيست كه فرزندم مهر ماه خانم بسلامتی بجهت محمد حسينخان



پسر ساعداالدوله سردار تنکابنی عقد میشود بمبار کی این کتاب از شخصی ایتباع شد. این تاریخی است که عم بزرگوارم میرزا فضل الله وزیر نظام انشاء فرموده، هشتادسال عمر کرد بعد از پدرم بقاصله دوازده سال مرحوم شد و بعد از بر هم خوردن دستگاہ صدارت هر قدر کوشش کرد با کمال استعداد و قابلیت صاحب کار نشد و از پدرم بزرگتر بود و بنده زمان عزل پدر ده ساله بودم و زمان فوت پدر هفده ساله،



حاجی حسینقلیخان معتمد الوزاره ( صدر السلطنه )

به هندوستان جنرال قونسول و در ینگگی دنیا سقیر کبیر شدم و پسر هفتم مرحوم پدر هستم، بمکه و عتبات و مشهد مقدس زیارت رفتم، امروز ملقب بصدر السلطنه و وزیر فواید عامه هستم و خانه بنده در نظامیه روبروی مسجد مرحوم سپه سالار است و فرانسه و انگلیسی میدانم؛ اولادم منحصر بهمین دختر است و روزگار ایران را تباه و سیاه مبینم، خدا بهمه رحم کند دنیا محل عبرت است رفتند و ما هم میرویم،



هر چه دارم همه از دولت قرآن دارم. حرّره العبد حسینقلی نوری سنه ۱۳۱۱ء  
 کتاب «ایران و ایرانیان» تألیف مستر بنجامین چنانکه گفتیم مشتمل بر هفده  
 فصل است فصل نهم آن در احوال بعضی از رجال ایران است در موقعیکه مستر بنجامین  
 در ایران وزیر مختار بوده. برای آنکه نمونه ای از این کتاب و طرز تحریر و  
 اثناء آن بدست داده باشیم از همین فصل نهم آن کتاب شرحی را که مؤلف راجع  
 به مرحوم میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر خارجه وقت نوشته نقل میکنیم و قبلاً  
 در طی چند سطر بتوضیح احوال آن مرحوم میپردازیم:

ملا محمد سعید انصاری اصلاً اهل قریه اشلق رود از قرای گرم رود آذربایجان است  
 و او مردی بود با سواد و در ابتدا معلم و از حسن خط و ادبیت و عربیت نصیبی تمام  
 داشت. هنگام حرکت اردوی ناصرالدین شاه از تبریز بطهران یعنی در تاریخ ذی-  
 القعدة ۱۲۶۴ که شاه برای جلوس بتخت سلطنت می آمد ملا محمد سعید در قریه  
 باسمنج يك منزلی تبریز برای تقدیم عرض حالی بخدمت میرزا تقیخان امیر نظام  
 شتافت. امیر چون خط و ربط او را پسندید ویرا بخدمت خود گرفت و با اردو  
 بطهران آورد و بیستم ذی القعدة که اردو بقریه یافت آباد طهران رسید امیر ملا  
 محمد سعید را بعنوان کاتب احکام مخصوص و اسرار مکتوم معرفی کرد و بتدریج  
 ملا سعید میرزا سعید شد و تا امیر کبیر بر سر کار بود میرزای مخصوص او بود و  
 يك قسمت از احکام و دستورهای امیر بخط خوش همین میرزا سعید انصاری است.  
 بعد از فوت میرزا محمد علی خان شیرازی وزیر امور خارجه که در هجدهم  
 ربیع الثانی ۱۲۶۸ اتفاق افتاد میرزا سعید از طرف ناصرالدین شاه بلقب خانی و منصب  
 دبیری مهام خارجه یا باصطلاح امروز بکفالت آن وزارتخانه منصوب گردید و در  
 ربیع الثانی ۱۲۶۹ رسماً بوزارت خارجه معرفی شد و جناب لقب گرفت.

دوره اول وزارت خارجه میرزا سعید خان مؤتمن الملک از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۰  
 یعنی بیش از بیست و یکسال طول کشید تا آنکه در ۱۲۹۰ چون حاجی میرزا حسین  
 خان سپهسالار از صدارت افتاد و ناصرالدین شاه وزارت امور خارجه را باو محول



داشت میرزا سعیدخان بتولیت آستانه رضوی برقرار گردید. در ۱۲۹۷ پس از عزل سپهسالار بار دیگر مؤتمن الملک بوزارت خارجه برگشت و این بار تا سال ۱۳۰۱ که سال فوت اوست در همین سمت بجا ماند. بعد از فوت میرزا سعیدخان وزارت خارجه بعهدۀ محمودخان ناصر الملک قراگزلو محوّل گردید.

پس از ذکر این مقدمات ترجمه شرحی را که مستر بنجامین در باره مرحوم میرزا سعیدخان مؤتمن الملک نوشته ذیلاً نقل میکنیم:

«مسلم است که وزیری که بیشتر از همه کس با او مراوده داشته ام وزیر امور خارجه بود. در مدت سال اول توقف من در ایران وزارت امور خارجه بر عهده میرزا سعیدخان بود و او مردی بود معمر و از مدت مدیدی طرف مراحم ملوکانه پادشاه و ولی نعمت خود گردیده. میرزا سعیدخان نه شخص بزرگی بود نه شخص بدی ولی اغلب حالات ممدوحه مخصوصه ایرانی را داشت و عزم جزم او با ملایمت و ملاحظت توأم بود و اهمال و تعلل ظاهری او بلکه تردیدی که در اقدام بهر کار داشت و تزویری که بکار میبرد نه از جهت حالات فطری او بود بلکه از جهت اقتضای پولتیک و تدبیر. در مملکتی مثل ایران چنین وزیری باید منتهای مهارت را بکار ببرد تا دوستان ظاهری خود را از خود نرنجانند و بر عداوت دشمنان خود نیفزاید. دولت ایران گرفتار هر دو یعنی دوستان و دشمنان شده است و شخصی که بشغل امور خارجه منصوب میشود باید شخص حلیم و صبور و با پشت کار باشد و منتهی درجه زیرکی را دارا باشد. اهمال وزیر خارجه مرحوم که بنوبت باعث خشم دیپلماتهای خارجه مقیم طهران می گردید فقط از جهت صفات فطری آن وزیر نبود من یقین دارم که میرزا سعیدخان بر این عقیده بود که بهترین پولتیک ایران این است که حل و تسویه امور را بعهدۀ تعویق اندازد و چون در امتداد سنوات متمادیه همین تدبیر را بکار برده این حالت برای او طبیعت ثانوی گردیده بطوریکه وقتی هم میخواست بسرعت کاری را انجام بدهد و در آن مورد سرعت هیچ ضرری نداشت باز نمیتوانست بزودی مصمم شود. در اواخر عمر او این اهمال که با تزویر و ریای حقیقی مشرق زمینی مخلوط گشته بود بطوری اسباب تغییر سفارتهای خارجه گردید که بعضی از

بر هفده  
بنجامین  
تحریر و  
راجع  
م و قبلاً

مان است  
میسی تمام  
بخندی  
در قریه  
یر نظام  
با اردو  
امیر ملا  
بتدریج  
و بود و  
ن است  
هجدهم  
و منصب  
ید و در

تا ۱۲۹۰  
ز احسین  
و محول



آنها تهدید نمودند که از این ببعدر روابط دیپلماتیک نخواهیم داشت جز با خود اعلیحضرت شاه ولی پادشاه نسبت بوزیر معمر خود که از سنوات عدیده از روی صداقت باو خدمت کرده بود مرحمت و باو علاقه داشت و او را معزول ننمود و تا آخر عمر یعنی سنه ۱۸۸۵ (۱۳۰۱ قمری) میرزا سعیدخان در سمت وزارت باقی و بر قرار بود و امور وزارت امور خارجه بدستکاری صدیق الملک ۱ نایب الوزاره که شخصی است محترم و شایسته اعزاز فیصل مییافت.

میرزا سعیدخان شخصی بود قصیر القامه و مانند سایر ایرانیها موها و ریش خود را رنگ می بست اگر چه برای سن او این امر بهیچوجه جایز نبود و موی سیاه با صورت پرچین و رنگ پریده او چندان تناسبی نداشت، چشم او گیرنده و دال بر کفایت و ملاحظت بود. میرزا سعیدخان سید بود و از ادبیات و اطلاعات مشرق زمینی بهره کامل داشت خیلی خوش آیند بود که بعد از مباحثات طولانی و مصدع در باب امور دولتی بقدر نیم ساعت در باب ادبیات و حکمت مشرق زمینی صحبت بمیان می آمد. میرزا سعیدخان همیشه حاضر و مایل باین قسم صحبت بود فوراً خطوط بشره او ملامت بهم میرسانید و حالت تجسس از چشمهای او محو میشد و با کمال ذوق و شوق در باب مصنفین موافق طبع خود گفتگو میکرد در صورتیکه نوکرهای مطیع و متواضع او پشت سرهم غلیان و چای می آوردند.

۱ - مقصود مرحوم میرزا محمد صدیق الملک ملقب بر رئیس پسر مرحوم میرزا عبدالله رئیس کل دفاتر وزارت خارجه است که پس از فوت والد خود که در دستگاه عباس میرزا کار نمیکرده داخل خدمت شده و در ۱۲۶۸ منشی وزارت خارجه و در ۱۲۷۵ بریاست کل دفاتر آن وزارتخانه منصوب گردیده و همه وقت هنگام غیبت یا مسافرت وزیر خارجه از او کفالت مینموده است (مثل سال ۱۲۷۶ که میرزا سعید خان موقتاً بحکومت گیلان رفت و سال ۱۲۸۸ که پادشاه عازم عتبات شد و سال ۱۲۹۷ پس از عزل حاجی میرزا حسینخان سپهسالار تا موقعیکه میرزا سعید خان از خراسان آمد و سال ۱۳۰۱ هنگام ناخوشی میرزا سعید خان و فاصله بین مرگ او و آمدن محمودخان ناصر الملک از کرمانشاهان) برای مختصری از احوال او رجوع کنید بروزنامه شرف نمره ۵۴ (فی القعدة ۱۳۰۳)

مرحوم میرزا محمد صدیق الملک رئیس که در ۱۷ ذی الحججه ۱۲۱۷ قمری فوت کرده پدر جناب آقای حاجی میرزا حسنخان محتشم السلطنه اسفندیاری است (یادگار)



در ایران ملاقات رسمی از وزیر امور خارجه نمودن بملاقات نمودن در دربارهای فرنگ یا وزارت امور خارجه و اشینگتن نمی ماند و کار بسیار صعبی است، اول باید قبل از ملاقات آدم فرستاده اطلاع داد. خواه در وزارت امور خارجه خواه در خانه مخصوص وزیر همینکه شخص وارد میشود جمع کثیری از نوکرها بجلو افتاده سفیر خارجه را بحضور وزیر میبرند، نه اینست که وزیر جلو میز نشسته باشد و نایبها و گماشتگان دیگر بر جلو میزها نشسته کار کنند و اگر بخارج نگاه کنند چیزی جز دیوارهای آجر و سنگ نبینند، این طور نیست بلکه وقتی شخصی میخواهد بوزارت امور خارجه طهران برود باید اول از حیاط بزرگی که چنارهای خوب بلند دارد و باغچه های قشنگ و از درختهای گل هوارا معطر میسازد عبور کند، حوضهای بزرگ از آب کوهها در این حیاط ساخته شده و صور اشجار و ریاحین را در خود منعکس میسازد، جمعی از خدام در مدخل وزارت خارجه جمع شده اند و وقتی سفیر خارجه می آید همه بطور احترام از جای خود بر میخیزند و قراولان عسکریه سلام نظامی میدهند. وقتی شخصی از دهلیز اطاق عبور میکند می بیند که پیشخدمتها با اسباب چای ایستاده اند و حاضرند که بمجرد ورود مهمان چای بیاورند. همینکه وزیر مختار داخل تالار میشود وزیر امور خارجه بسمت در پیش آمده از او پندیرائی میکند، نوکرها و گماشتگان وزیر همه در دور او بر روی زمین می نشینند. هر شخص قلمدانی نزد خود دارد و وقتی وزیر میگوید که چیزی بنویسد فوراً لوله کاغذ را از جیب در می آورد و بر روی دست چپ مینویسد، بنا بر این سطور بسمت بالا میل میگیرد و کمتر اتفاق می افتد که اسناد و مراسلات رسمیه ایرانی بیشتر از يك صفحه باشد زیرا که هم خط ایرانی کم جا میخواهد و هم عبارات معموله رسمی مختصر است، از این جهت است که اهل خارجه بسهولت نمیتوانند مطالب آنرا بفهمند.

اگر مراسله بیشتر از يك صفحه مطلب داشته باشد آنرا در حواشی صفحه بطور کوچک مینویسند، وقتی مراسله تمام و حاضر میگردد وزیر آنرا مهر میکند و امضا معمول نیست و این عادت در تمام ایران معمول شده و هر سال مهر تازه ای میسازند

با خود

ز روی

ود و تا

باقی و

اره که

وریش

ی سیاه

و دال

نزمینی

در باب

می آمد.

ملایمت

وق در

تواضع

میرزا

عباس

یاست

خارجه

ن رفت

بنخان

میرزا

نصری

ده پدر



و تاریخ آن سال را بر روی آن میکنند، مهر کسی را ساختن چنان تقصیر بزرگ است که فتوای قتل مقصر را میدهند.

همینکه وزیر و وزیر مختار می نشینند بسمت همدیگر نگاه کرده بطور احترام تعظیم می نمایند آنوقت تعارفات معموله شروع میشود و وزیر امور خارجه می گوید خوش آمدید و اگر اندک نقاهتی داشته باشد و سفیر در آن باب سؤال کند وزیر جواب می دهد يك قدری نقاهت داشته ام اما حالا الحمد لله شرفیابی حضور شمارفغ نقاهت کرد، آنوقت نوکری میز کوچکی مابین آن دونفر قرار میدهد و شربت یا چای می آورند، بعد از آن غلیان و سیگار آورده بعد مشغول محاوره میشوند و ملاقات رسمی شروع شده در اثنای صحبت آنها مکرر شربت یا چای می آورند، مباحثه هر قدر سخت باشد وزیر امور خارجه هیچوقت تغییر حالتی بهم نمیرساند و قر و مناعت وزارت و ادب و ملاطفت شخص بزرگ منش باقی میماند. گویند يك دفعه سفیر روس میخواست میرزا سعید خان را بقبول تکلیفی و ادار کند آنچه سعی نمود مفید واقع نشد، سفیر متعیر شده در تالار بطور سرعت بالا و پائین میرفت و چوب دست خود را بطوری با اشتداد حرکت میداد که از دست او پریده بیای وزیر امور خارجه خورد، میرزا سعیدخان با کمال سکونت و خودداری چوب را از زمین برداشته بوزیر مختار روس داد و بطور آرامی گفت از جناب عالی خواهش میکنم که تشریف ببرید.

شخص هر قدر کار مهم و مجدانه داشته باشد نمیتواند که بر اوضاع تالار نظری نیندازد. این تالار را از چوبهای منبت بطور جلوه زیاد مزین کرده اند و در سقف اطاق و بالای دیوارها گچ بریهای قشنگ قرار داده اند و طاقچه ها را بطور آویز

۱ - نسبت این مسأله بمیرزا سعید خان گویا صحیح نیست. این قضیه ظاهراً بین پرنس دالکوروکی وزیر مختار روس و میرزا آقاخان صدراعظم واقع شد چه دالکوروکی میخواست صدراعظم ایران را بهر شکل باشد بمداخله در جنگهای شبه جزیره کریمه برضد عثمانی وا دارد و میرزا آقاخان راضی نمیشد و کار بکدورت و خشونت از طرفین کشیده بود.

(بادگار)



گیج بری کرده مطلا یا برنگ دیگری نقاشی نموده و پنجره‌ها را بنقش‌های با پیچ و خم از قبیل نقش‌های پنجره‌های کلیساهای فرنگ منقش ساخته و میان آنها شیشه‌های الوان انداخته‌اند، چون پنجره‌ها را بالا میکشند عطر گلها و نسیم و صدای خواندن طيور و چهچه‌ی بلبلها دفعه‌ی داخل اطاق میشود. وقتی در باب امور دولتی در چنین مواقع شاعرانه گفتگو مینمایند عجیب نیست که برای حل مطالب ریاضی عبارات و کنایات حافظ را دلیل قرار دهند.

چنانکه در فوق ذکر کردیم میرزا سعیدخان سید و اولاد پیغمبر است، بواسطه این امر و بواسطه اطلاع کامل و تعمقی که در ادبیات عربی داشت شخص متعصبی شده بود و اگر چه تعصب به پیچوجه از ملاطفت فطری و خوش رفتاری او نمیکاست ولی نتایج این خیالات برای ترقی مملکت ایران مضر بود. در این اواخر وقتی بسفیر خارجه‌ای در باب مسأله‌ای وعده میکرد بطور مخفی اسبابی فراهم می‌آورد که آن کار از پیش نرود و شخص نمیتوانست بقول او اعتماد داشته باشد و مانند اغلب ایرانیها در اواخر سنش خسیس شده بود ولی در اینجا باید اظهار کنم که وضع مخصوص وجوهات ایران و ظاهر سازی که در تمام امور لازم میگردد کم کم شخص را وادار بنخست مینماید. با وصف این معایب حالات فطری میرزا سعیدخان او را در نظر اعلیحضرت شاه معزز و محبوب داشت در صورتیکه عموم اهالی کم کم با او بی میل میشدند بلکه اگر اهالی بهم میرسانیدند زیرا وقتیکه میخواست از کسی رشوه بگیرد اگر آن رشوه بقدر میل و خواهش او نبود باز رد نمیکرد و در عوض اینکه مانند سایرین با او چانه بزند میگفت انشاء الله دفعه دیگر بیشتر از این می‌آوری.

میرزا سعیدخان مانند سایر ایرانیها در وقت اشتغال بامور تسبیحی در دست داشت و آنرا بطور استخاره بکار میبرد. گاهی از اوقات استخاره با خیالات و آرزوی او اتفاقاً وفق میداد. دفعه آخری که من اورا دیدم خیلی ضعیف بود و در جلوی بخاری نشسته جبه‌ای از شال کشمیر با بطانۀ خز آورده بردوش او انداختند. وقتی میخواستم با او خدا حافظی کنم از او خواهش کردم که چون نگاهت دارد از جای خود برنخیزد،

رگیت  
ده بطور  
ر خارجه  
ب سوال  
حضور  
میدهد و  
مجاوره  
می‌آورند  
برساند و  
تویند یک  
نچه سعی  
میرفت و  
بای وزیر  
از زمین  
س میکنم  
نظری  
در سقف  
ور آویز  
هر آ بین  
گورو کی  
بیه برضد  
ن کشیده  
(



این امر اسباب امتنان او گردید و دست مرا بطور مهربانی فشار داده نظر ممتد و گیرنده‌ای بر من انداخت مثل اینکه بامن خدا حافظی میکرد، وقتی نقاهت او سخت شد و دیگر نتوانست چیزی بخورد طیب ایرانی تجویز کرد که یک پارچه نان سنگک زیر بالش او بگذارند تا بلکه اشتهای او را باز کند ولی نه سنگک نه طیب فایده



میرزا سعیدخان مؤمن الملک

نبخشید و آن وزیر سالخورده بعد از چهل سال خدمت با کمال امتناع مهر وزارت را از دست داد و از حضور شاهنشاه این جهان بحضور خداوند رفت و رحلت کرده قبل از اینکه در باب میرزا سعید خان ختم کلام نمایم بيموقع نیست که واقعه‌ای را که مبین پولیتیک سنوات اخیره او میباشد ذکر کنم. ششماه قبل از فوتش مابین وزارت امور خارجه و سفارت امریکا مراسله زیادی در باب تنبیه بعضی اشخاص که برخلاف شرط نامها اذیت و صدمه بامریکائیهای مقیم تهران می‌رسانیدند در کار بود،



یکی از تدابیر آنها برای اذیت امریکائیان این بود که از صنعت کاران و تجار و کسبه التزامی گرفتند که برای امریکائیان کار نکنند و با آنها چیزی نروشند، قصد آنها این بود که امریکائیان را مجبور بر رفتن از طهران بنمایند. سبب این اعمال آرامنه و یهودیهای طهران بودند که رشوه بحاکم و گماشتگان او داده آنها را بنقض عهد نامه مقررۀ باما و ترک رسم ادب و ملاطفت ملل متمدنه و ادار میگردند اما همین اعمال مرایاد آوری میکنند که دولت امریکا نیز نسبت بچینیهای مقیم امریکا بقدری بد رفتاری کرد که ماچندان حقی نداشتیم که حقوق خود را در چین یادرا ایران محافظت کنیم. حاکم همدان برادر شاه بود و او شخصی است بی ملاحظه و مزور و از اشخاصی که با امریکائیان بد بودند بیواسطه رشوه میگردفت و میسکن که میرزا سعید خان هم در این معامله سهمی داشت، در هر حال وزیر امور خارجه دچار مطلب مشکلی شده بود نه میتوانست مطالبات ما را رد کند نه میتوانست باشخص با قدرتی مثل برادر شاه بد رفتاری نماید و مکرر ظاهراً برای پیشرفت کار ما امر نموده بود اما بطور خفیه ضد آنرا انجام میداد؛ کار بطوری سخت شد که وزیر از شهر بیرون رفت روزی در وقت صبح سوار کالسکه شده ظاهراً بعزم وزارت امور خارجه روانه شد ولی بکالسکه چی امر نمود که بطرف قم روانه شود بهانه اینکه در آنجا زیارت کند، روز بعد خبر رسید که در عرض راه جمعی ازدزدان بر وزیر امور خارجه حمله کرده و در میان این اغتشاش مهر وزارت خارجه گم شده. در اینجا ذکر کنم که وقت عزیمت از طهران کاغذی بمن نوشته و خبر داده بود که حکم تنبیه مقصرین همدان را از قم خواهم فرستاد چون مهر وزارت گم شده بود آن وزیر محیل بدین واسطه برای نفرستادن آن حکم بهانه ای داشت و من مجبور شدم بصدیق الملک نایب الوزاره امور خارجه که وقت غیبت وزیر ریاست امور بر عهده او بود مطلب را اظهار کنم. بدین واسطه میرزا سعید خان دادن آن حکم سخت را از گردن خود انداخت و مسؤلیت آن را بعهده شخص دیگری قرارداد. تمام اهل طهران در باب این تزویر خنده کردند و معلوم

۱ - غرض عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر ناصرالدین شاه است که در این تاریخ حکمران همدان بود (یادگار)



شد که مسأله دزدان عمداً برای تسهیل کار وزیر ترتیب داده شده است.

بعد از فوت میرزا سعید خان پسر او بواسطه بی اعتنائی و بیقیدی برسوم ادب مشرف بهلاکت گردید، ظل السلطان فرزند ارشد اعلیحضرت شاه و حاکم اصفهان وقتی بطهران آمده بود، روزی اظهار کرد که میخواهم ترتیب و نظم وزارت امور خارجه را تماشا کنم، پسر میرزا سعیدخان که در وزارت امور خارجه سمت نیابت داشت مأمور شد که برای تشریف فرمائی ظل السلطان تهیه دیده و ترتیب و نظم وزارت را برقرار کند و وقتی همه چیز حاضر باشد آنوقت بشاهزاده اطلاع دهد و خواهش کند که خود شاهزاده وقت تشریف فرمائی خود را تعیین کنند، این جوان یابواسطه اینکه از این مأموریت مغرور گردیده بود یابواسطه نادانی وقتی همه چیز حاضر شد درعوض اینکه خود شخصاً برود و بعرض حضرت والا رسانیده باکمال تواضع و عبودیت از ایشان درخواست کند که موقع تشریف فرمائی خود را تعیین کنند آدمی پیش شاهزاده فرستاد و اظهار داشت که همه چیز حاضر است. ظل السلطان منتهای غضب را بهم رسانیده گفت این پدر سوخته که چنین جسارتی میکند کیست، سر این سگ را ببرید و بیاورید. محمود خان وزیر امور خارجه توسط نموده بامنتهای اشکال غضب شاهزاده را فرو نشانید ولی آن نایب الوزاره جوان مجبور گردید که بزود و بیای ظل السلطان افتاده باعبارات بسیار پست که در زبان فارسی وفور دارد عجز و الحاح نماید.

بعد از فوت میرزا سعیدخان تا چند هفته همه در گفتگو و مذاکره بودند که اعلیحضرت شاه در جای آن وزیر معزز که را انتخاب خواهد کرد و همه متعجب گردیدند وقتی

۱ - در همین فصل مستر بنجامین در شرح حال یحیی خان مشیرالدوله وزیر عدلیه برادر حاجی میرزا حسین خان سپهسالار و شوهر خانم عزت الدوله خواهر ناصر الدین شاه و زوجه سابق میرزا تقی خان امیر کبیر چنین مینویسد:

« وقتی در سال ۱۸۸۴ (۱۳۰۱ قمری) وزارت امور خارجه بکسی تعلق نداشت مشیر الدوله مدعی آن شد و چون این ادعای او پیشرفت حاصل نکرد از شغل وزارت عدلیه نیز استعفا کرد. مشیر الدوله بهوا خواهی دولت روس مشهور است و گویا بهمین جهت هم بود که بسمت وزارت خارجه منصوب نگردید بعضی اخبار شایع بود که دولت روس بعنوان قرض شیرینی بزرگی باو داده است تا او بتواند از عهده تعملات و جلالی که دارد بر آید. من این اخبار را چون شنیده ام مینویسم و شخصاً اظهار عقیده نمیکنم. »

بعد از فوت محمود خان ناصر الملک در ۱۳۰۵ یحیی خان مشیر الدوله بالاخره بوزارت امور خارجه منصوب گردید. ( یادگار )



اعلیحضرت شاه محمودخان ناصر الملك را بآن سمت خواند چون این شخص از چند سال باین طرف در کرمانشاه حاکم بود مردم او را تقریباً فراموش کرده بودند. گویا منصوب شدن ناصر الملك قدری بواسطه نفوذ ظل السلطان صورت گرفت و از آن وقت تا بحال هیچ اتفاقی نیفتاده است که باعث عدم قابلیت او شده باشد و معلوم گشت که اعلیحضرت شاه از روی بصیرت چنین انتخابی را فرموده اند. ناصر الملك مدت چند سال در دربار انگلیس سفیر بود و با عادات و اخلاق اهل فرنگ مانوس است و نسبت بانگلیس بقدری میل دارد که نوه خود را برای تحصیل بدار الفنون اگسفورد فرستاده. اگر چه کثرت سن و آب و هوای مملکت قدری اهمال در طبیعت او قرار داده ولی از وزیر امور خارجه پیش خیلی برنده تر و باعزم تر است، رأی ثابتی دارد و قدری تند خو میباشد و در وزارت خارجه رفتار او باعث تقویت و اقتدار گردیده است، دست و پای سفرای خارجه را قدری جمع کرده است چه این سفرای در وقت روابط خود با وزارت امور خارجه طهران فراموش میکردند که دولت ایران هنوز دولتی است مقید بشرافت و احترام خود و باید اشخاصی که با آن دولت مراوده دارند از روی کمال احترام رفتار کنند و نتیجه این امر در سفارت روس بزودی ظاهر گردید. سفیر روس که عادت داشت گاهی بتهدید و گاهی بتملق و ملایمت کار خود را با میرزا سعید خان از پیش ببرد چنانکه در عهد نامه بیقاعده سال ۱۸۸۴ (۱۳۰۱ قمری) از پیش برد دید که تکالیف او مانند سابق قبول نمیشود و از این امر بطوری متغیر گردید مثل اینکه سیلی بر روی او زده باشند، در این اوقات که وضع امور در افغانستان بهم خورده است سفیر روس و مترجم اول او بعد از ملاقات باناصر الملك وقتی پیشانی درهم کشیده از وزارت امور خارجه بیرون می آمدند وضع مضحکی داشتند.

- ۱ - یعنی مرحوم ابوالقاسم خان که بعدها ناصر الملك لقب یافت و پس از فوت علیرضا خان عضد الملك قاجار نایب السلطنه ایران گردید ( یادگار )
- ۲ - ظاهراً مقصود معاهده ایست که بین میرزا سعید خان و زنوویف Zenoviev وزیر مختار روسیه در طهران در باب سرحدات خراسان و قسمت آخال بسته شده. اگر غرض همین معاهده باشد تاریخ امضای آن ۹ دسامبر ۱۸۸۱ مطابق ۲۹ محرم ۱۲۹۹ است ( یادگار )



## تحقیق در اشعار حافظ

### بعضی تضمینهای حافظ

#### تضمین اشعار عربی

( دنباله شماره قبل )

بقلم استاد علامه آقای

#### محمد فروزی

ب - غزل ۳۱۲ از طبع وزارت فرهنگ سنه ۱۳۲۰ شمسی که مطلع آن اینست :

بشری اذ السلامة حلت بذی سلم

لله حمد معترف غاية النعم

بیت چهارم آن چنین است :

پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال

ان العهود عند ملیک الاهی ذمم

مصراع دوم این بیت تضمین مصرعی است از متنبی با اندک تصرفی در آن ،

و بیت متنبی اینست :

و یینا لو رعیتم ذاک معرفة

ان المعارف فی اهل النهی ذمم

و این بیت از قصیده ایست از متنبی در مدح سیف الدوله حمدانی و معاتبه او

از بعضی بدرفتاریهای او در حق وی و مطلع این قصیده اینست :

و احر قلباه ممن قلبه شیم

و من بجسمی و جالی عنده سقم

و دو سه بیت ازین قصیده بسیار مشهور و در حکم امثال سایره است از جمله

این بیت :

اذا نظرت نیوب الیث بارزة

فلا تظن ان الیث یتسم

و دیگر این بیت :

فیک الخصام و انت الخصم والحکم

یا عدل الناس الا فی معاملتی



و این بیت:

و شرّ ما قنصته را حتی قنص

شهب البزاة سواء فيه والرخم

که مضمون آن بسیار نزدیک بمضمون این بیت قآنی است:

جائی که پشک و مشک یک نرخ است

عطار گو بیند دکان را

و این بیت:

انا الذي نظار الاعمي الى ادبي

واسمعت كلما تي من به صمم

که گویند ابو العلاء معری هر وقت این بیت را میخواند میگفت آن اعمی منم.

ج - بیت ششم از همین غزل خواجه مذکور در فوق چنین است:

در نیل غم فتاد سپهرش بطمز گفت

الآن قد ندمت وما يثع الندم

این بیت ظاهراً اشاره است بقصه حضرت موسی و فرعون و فرار موسی و

بنی اسرائیل شبانه از مصر و شکافته شدن دریا بدو قسمت باشاره دست حضرت موسی

و عبور نمودن او و بنی اسرائیل از قعر دریا بساحل دیگر و سپس داخل شدن فرعون

و لشکریان او در تعاقب ایشان بدریا و بهم بر آمدن دریا و غرق شدن فرعون و تمام

لشکریان او و گفتن فرعون در آخرین لحظه غرق شدن: « آمنت انه لا اله

الا الذي آمنت به بنو اسرائيل و انا من المسلمين » و گرفتن جبرئیل مشتی گل

از قعر دریا و بر دهان فرعون زدن و گفتن: « آلا آن و قد عصيت قبل و كنت

من المفسدين » و این قصه بسیار مشهور و در قرآن در مواضع متعدده مذکور

است؛ و بتصریح جمهور مفسرین و مورخین و محدثین و بصریح نص تورات در مواضع

مختلفه ( سفر خروج ۱۳: ۱۸ و ۱۵: ۴ و یوشع ۲۴: ۶ ) و باجماع روایات یهود

محل وقوع این حادثه « تاریخی » در بحر احمر بوده است که سابق بحر قلزم

میگفته اند ۱ ولی عجب است که در بعضی کتب تواریخ از جمله حبیب السیر ( جزو

۱- بمناسبت شهری موسوم به قلزم که در نزدیکی بندر ( سوتز ) حالیه در منتهی

الیه ساحل غربی بحر احمر بر لب این دریا واقع بوده و بندر معتبر مصر محسوب میشده ،

و دریای احمر را بعبوری دریای سوف میگفته اند ، رجوع شود بتفہیم ابوریحان بیرونی

چاپ آقای جلال همائی ص ۲۴۳ و معجم البلدان یاقوت در دو عنوان قلزم و بحر القلزم و

تاریخ ابو الفداء ج ۱ ص ۱۹۰ ، و خطط مقریزی در عنوان مدینة القلزم چاپ مصر سنه ۱۳۲۴

ص ۳۴۳ و قاموس کتاب مقدس ازد کتر جرج پست طبع بیروت در عنوان البحر الاحمر ،

و ترجمه همان قاموس بفارسی بقلم ها کس امریکائی طبع بیروت در عنوان « دریای قلزم

احمر » .



اول از جلد اول ص ٥١) تصریحاً و در اشعار بعضی شعراء ایرانی اشاره و تلویحاً محل وقوع این حوادث برود نیل نسبت داده شده است، مسعود سعد سلمان گوید در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم غزنوی:

ترا گشتی چه کار آید بهر آبی که پیش آید  
گذر کن چون به نیل مصر بر موسی بن عمران  
و خاقانی گوید در مدح اتابک قزل ارسلان:

دیدم که شکافت مصطفی ماه او خورشید آنچنان شکافت  
گر نیل روان شکافت موسی او دریای دمان شکافت  
و نیز گوید در مدح شروانشاه اخستان:

تیغ او دست موسوی است از آنک  
نیل را چون سر قلم بشکافت  
و سعدی گوید:

یکی را بسر بر نهد تاج بخت  
یکی را بخاک اندر آرد ز تخت  
کلاه سعادت یکی بر سرش  
گلستان کند آتشی بر خلیل  
و مثل همین بیت خواجه محل گفتگوی ما یعنی:

در نیل غم فتاد سپهرش بطنز گفت  
الا آن قد ندمت و ما ینفع الندم  
که گرچه نام موسی و فرعون در آن مذکور نیست ولی شبهه نیست که اشاره بهمان واقعه است زیرا هیچ واقعه دیگر خواه تاریخی و خواه افسانه و اساطیری مابین مسلمین معروف نیست که کسی بر حسب آن در رود نیل غرق شده باشد و باو خطاب آمده باشد که «الا آن قد ندمت و ما ینفع الندم» که در حقیقت تفسیر آیه: «الا آن و قد عصیت و کنت من المفسدین» است.

و راقم سطور بواسطه قلت و سائل تفتیش اینگونه مسائل در طهران نتوانستم قدیمترین مأخذی را که این روایت ضعیف در آنجا ذکر شده بدست بیاورم و از منشأ این خلط و اشتباه عجیب بحر احمر برود نیل اطلاعی حاصل کنم ولی احتمال میرود این خلط و اشتباه شاید این باشد که در قرآن چون مکرر هم از رود نیل و هم از بحر احمر بکلمه (یم) تعبیر شده: از رود نیل در حکایت ولادت حضرت موسی و



انداختن مادر او ویرادرنی زاری در رود نیل: اذ او حینا الی امک ما یوحی ان اقدفیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل (٢٠: ٣٩)، و او حینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فاقدفیه فی الیم ولا تخافی (٢٨: ٦)، و از بحر احمر در همان حکایت سابق الذکر غرق فرعون و لشکریان او: فانتقمنا منهم و اغرقناهم فی الیم (٧: ٩٧)، فاتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم من الیم ما غشیهم (٢٠: ٨١)، فأخذناه و جنوده فبنذناهم فی الیم (٢٨: ٤٠، و ٥١: ٤٠) لهذا در نتیجه اشتراك لفظی يك اسم در تعبیر از دو مسمای مختلف ممکن است بعضی نقله اخبار اسرائیلیات را درین خصوص اشتباهی و خلطی روی داده بوده و یکی ازین دو مفهوم (یم) را بجای دیگری گرفته باشند.

## تنبيه

اگر شاعر در شعر خود اشاره بشعری مشهور یا مثلی سائر یا قصه معروف بنماید بدون اینکه عین عبارت آنها را ذکر کند (مثل همین بیت خواجه) این عمل را تلمیح گویند (بتقدیم لام بر میم که نباید با تلمیح بتقدیم میم بر لام که نوعی از تشبیه است اشتباه نمود)، و در حقیقت این چهار صنعت تضمین و اقتباس و ارسال مثل و تلمیح بسیار بیکدیگر نزدیک اند و تفاوت بین آنها جزئی است و اصل در همه آنها اخذ شاعر است چیزی از دیگران را بغیر قصد سرعت و تعمداً نه بنحو توارد، حال اگر آن شیء مأخوذ شعر باشد این عمل را تضمین گویند و اگر قرآن یا حدیث باشد اقتباس نامند و اگر مثلی باشد ارسال مثل خوانند و اگر فقط اشاره و ایمائی بیکدیگر ازین چیزها یا بقصه مشهور باشد بدون نقل خود آنها آنرا تلمیح گویند، و مادرین فصل امثله همه این انواع چهار گانه را چون اولاً چنانکه گفتیم از حیث مفهوم بسیار بیکدیگر نزدیک اند و ثانیاً امثله آنها درین دیوان چندان زیاد نیست همه را در تحت عنوان «تضمین» ذکر کرده ایم ولی در هر مورد اشاره بنوع مخصوص صنعت نیز نموده ایم.

د - غزل ٤٢٦ که مطلعش اینست:

از خون دل نورشتم نزدیک یار نامه  
آمی رأیت دهر آ من هجر ك القیامه



بیت سوم آن چنین است :

هر چند کازمودم از وی نبود سودم  
من جرّاب المجرّب حلت به اندامه  
مصراع دوم این بیت مثلی است معروف از امثال عرب بعین عبارت بدون هیچ  
تغییر و تبدیل رجوع شود بمجمع الاُمثال میدانی چاپ مصر جلد ۲ صفحه ۱۹۰ در باب  
امثال مولدین .

تنبیه - چنانکه بلافاصله قبل گفتیم تضمین شاعر مثلی از امثال سائره را در  
شعر خود گرچه در حقیقت از جنس تضمین است بمعنی اعم ولی این نوع مخصوص  
را بنام ارسال مثل اصطلاح کرده اند .

۵ - مطلع غزل ۴۳۰ :

بصوت بلبل و قمری اگر نوشی می  
علاج کی کنمت آخر الدواء الکی  
جمله « آخر الدواء الکی » یعنی آخرین علاج داغ کردن است مثلی است از امثال  
عرب ، رجوع شود بلسان العرب در کوی ، -  
و - غزل ۴۵۵ که مطلع آن اینست :

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی  
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

(۱) این يك نوع ارسال مثل است یعنی تضمین شاعر مثلی از امثال سائره را  
در شعر خود ، و نوع دیگر آنست که شاعر خود کلامی متین و معقول و حکیمانه بالفاظ  
اندک و معانی بسیار ادا کند بنحوی که در حکم مثل باشد .

مثل :

زناپاک زاده مدارید امید

که زنگی بشتن نگرده سفید

(فردوسی)

هر کجا داغ بایدت فرمود

چون تو مرهم نهی ندارد سود

(سنائی)

گر تضرع کنی و گر فریاد

دزد زر باز بس نخواهد داد

(سعدی)

گر دعا جمله مستجاب شدی

هر دمی عالمی خراب شدی

(اوحدی)

و کتاب نفیس بدیع امثال و حکم دوست فاضل دانشمند ما آقای علی اکبر دهخدا  
که دارای دوهزار و چهارصد صفحه است منحصراً مشحون از امثله هر دو نوع مذکور ارسال  
مثل است بعلاوه خود امثال سائره .



بیت پنجم این غزل چنین است :

لمع البرق من الطور و آنست به      فلعلی لك آت بشهاب قبس  
این بیت اقتباس است از سه آیه قرآن ملقباً با یکدیگر با اندک تصرفی در  
آن و هر سه آیه راجع است بحکایت حضرت موسی و دیدن او آتشی از دور بر درخت  
عوسج در وادی مقدس طوی در جانب کوه طور و چون خواست از آن آتش پاره  
بر گیرد آوازی از آن درخت شنید که من پروردگار تو هستم ای موسی نعلین  
بیرون کن که تو بر جای پاکی ، و آن سه آیه اینست :

هل اتاك حديث موسى اذ رآى ناراً فقال لاهله امكثوا انى آنست ناراً  
لعلی آتیكم منها قبس او اجد علی النار هدی (۲۰ : ۹ - ۱۰) - اذ قال موسى  
لاهله انى آنست ناراً سأتیكم منها بخبر او آتیكم بشهاب قبس لعلکم تصطلون  
(۲۷ : ۷) - فلما قضی موسى الأجل و سار بأهله آنس من جانب الطور ناراً  
قال لأهله امكثوا انى آنست ناراً لعلی آتیكم منها بخبر او جذوة من النار  
لعلکم تصطلون (۲۸ : ۲۹) ،

تنبيه - چنانکه سابق نیز بدان اشاره کردیم اگر شاعر آیه از آیات قرآن را  
در شعر خود درج نماید بعین عبارت یا باندک تصرفی و تغییری این عمل او را اقتباس  
گویند و اقتباس بسیار نزدیک بصنعت تضمین است با این فرق که تضمین مخصوص  
درج اشعار است و اقتباس بقول مشهور مخصوص درج آیات قرآنی ( و بعضی درج  
احادیث و مصطلحات علوم را نیز در جزو اقتباس محسوب میدارند ) ، لامعی جرجانی  
گوید در وصف منازل مهجور معشوق :

بی آب مانده مصنعش بی بار مانده هر تعش  
در قاعهای بلقش خیل شیاطین را زجل  
سهمش چو سهم هاویه صدیم در هر زاویه  
اعجاز نخل خاویه دیوار بامش را مثل  
گرفته بماء منهمر ویران عزیز<sup>۴</sup> مقتدر  
الا بامر قد قدر نتوان چنان کردن عمل  
اعجاز نخل خاویه و ماء منهمر و عزیز مقتدر و امر قد قدر چهار اقتباس است



از چهار آیه قرآن، و سعیدی گوید:

مرا شکیب نمی باشد ای مسلمانان  
 و نیز مثل همین بیت خواجه محل گفتگوی ما، و امثله اقتباس در اشعار شعرای عرب  
 و ایرانی خارج از حد احصاء است. و مخفی نماند که اقتباس مخصوص بشعر نیست  
 بلکه در نثر نیز بسیار فراوان است و این نکته را نیز نا گفته نگذریم که شرط  
 اقتباس عدم تصریح شاعر یا نویسنده است باینکه این جمله مأخوذ از قرآن است یعنی  
 مثلاً نگویید فال الله تعالی یا قوله عز من قائل و امثال این عبارات و الا اقتباس محسوب  
 نمیشود بلکه مجرد نقل آیه ایست از آیات قرآنی بعنوان استشهاد یا تمثیل و متضمن  
 هیچ صنعتی از صنایع بدیع نیست،

ز - غزل ۶۰ که مطلع آن اینست:

سلیمی منذ حلت بالعراق  
 این غزل با استقبال غزلی است از عراقی شاعر مشهور متوفی در سنه ۶۸۸ که  
 مطلع آن اینست:

لقد فاح الربيع ودارساقی - وهب نسيم روضات العراق  
 و یکی از ابیات این غزل عراقی اینست:

بلیت الآن صحبی بالبایا  
 و چنانکه مشاهده میشود مصراع بیت دوم مطلع خواجه تضمین مصراع دوم  
 این بیت عراقی است با اندک تصرفی؛ و چون در اینجا در طهران جزیک چاپ بسیار  
 سقیم مغلوطنی از دیوان عراقی دسترسی نداشتیم تصحیح این بیت عراقی برای ما  
 ممکن نشد، -

ح - ص ۳۶۱ در مقطعات:

تو نیک و بد خود هم از خود پرس  
 و من یتق الله يجعل له  
 چرا بایدت دیگری محتسب  
 ویرزقه من حیث لایحتسب  
 بیت دوم این قطعه واضح است که اقتباس است از آیه: «ومن یتق الله يجعل  
 له مخرجاً ویرزقه من حیث لایحتسب» در سوره طلاق بحذف کلمه مخرجاً  
 ولی این اقتباس و این بیت از خود خواجه نیست بلکه از یکی از قدماء رجال قرن



چهارم و پنجم موسوم باحمد بن محمد بن یزید است که ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری متوفی در سنه چهارصد و دوازده از مشاهیر صوفیه و مؤلف کتاب معروف طبقات الصوفیه که اساس نفعات الانس جامی است شخصاً این بیت را بایستی دیگر قبل از آن از او شنیده است، سیوطی در کتاب الاتقان فی علوم القرآن در فصل اقتباس از کتاب شعب الایمان ابوبکر بیهقی متوفی در سنه چهارصد و پنجاه و هشت از مشاهیر محدثین اهل سنت و صاحب کتاب سنن کبیر معروف بسنن بیهقی روایت ذیل را نقل میکند :

«روی البیهقی فی شعب الایمان عن شیخه ابی عبدالرحمن السلمی قال انشدنا احمد بن محمد بن یزید لثقه :

سل الله من فضله واتقه  
فان التقى خیر ما تکتب  
و من یتق الله یصنع له  
و یرزقه من حیث لا یحتسب «

(الاتقان فی علوم القرآن چاپ مصر سنه ۱۲۷۹ جلد اول ص ۱۴۰)، و همچنین مرحوم سیدعلی خان مدنی در کتاب انوار الربیع فی علم البدیع در فصل اقتباس ص ۲۱۵ دو بیت مزبور را نقل کرده ولی سهواً آنرا بخود ابو عبدالرحمن سلمی نسبت داده نه باحمد بن محمد بن یزید که سلمی آن دو بیت را از او روایت کرده بوده است.

ط - ایضاً در مقطعات ص ۳۶۶ :

خاکیان بی بهره اند از جرعه کاس الکرام

این تظاول بین که باعشاق مسکین کرده اند

«جرعه کاس الکرام» در مصراع اول تلمیح است باین مصراع معروف «وللارض من کاس الکرام نصیب» که جاری مجرای امثال شده است ولی تا کنون نام گوینده آنرا بدست نیاورده ام، و تفتازانی در مقدمه «مختصر» که شرحی است از او بر تلخیص المفتاح جلال الدین محمد بن عبدالرحمن قزوینی (در مقابل «مطول» که شرحی است از همو بر همان کتاب ولی بسیار مفصل تر) این مصراع را با مصراع دیگری قبل از آن بصورت بیستی کامل بعنوان تمثیل ذکر کرده بدون تسمیه قائل از



قرار ذیل:

شر بنا و اهر قنای علی الارض جرعة فللارض من كأس الكرام نصيب  
 و این مضمون یعنی ریختن جرعه از شراب پس از نوشیدن آن مضمونی بوده  
 شایع مابین شعرا و نویسندگان از قدیم الایام و منوچهری و خاقانی و اثیر اومانی و  
 محمد بن نظام الحسینی الیزدی متوفی در سنه ۷۳۳ صاحب کتاب العراضة فی الحکایة  
 السلجوقیه و خود خواجه در بیت مذکور در فوق و بیت معروف دیگر او:

اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک

از آن گناه که تقعی رسد بغیر چه باک

آنرا در نظم و نثر بکار برده اند، اما اشعار منوچهری و اثیر اومانی و نثر  
 صاحب المعراضه را آقای دهخدا در کتاب امثال و حکم در تحت همین عنوان «وللارض  
 من كأس الكرام نصيب» ذکر کرده اند، و اما اشعار خاقانی از قرار ذیل است:

این حریفان جمله مستان می اند مست عشقی زان میان آخر کجاست

از زکوة جرعه مستان وقت يك زمين سيراب جان آخر کجاست

خاک تشنه است و کریمان زیر خاک يادگار جرعه شان آخر کجاست

و نیز همو گوید:

کشت کرم را نه خوشه مازد و نه دانه گاهی ازین دو بکشت زار نیابی

خاک جگر تشنه را از كأس کریمان از نم جرعه امیدوار نیابی

جرعه بود یادگار كأس و بر این خاک بوئی از آن جرعه یادگار نیابی

و گویا اصل خود این عمل یعنی افشاندن جرعه از شراب بر خاک پس از  
 نوشیدن آن عادت بوده ایرانی چه در اشعار و اخبار عرب تا آنجا که راقم سطور بخاطر  
 دارم (بدون ادعای استقراء) نشانی ازین مضمون و ازین عادت تا کنون بنظر نمیآید  
 دیده باشم و اگر یکی از فضلا و متبعین نشانی و اطلاعی از منشأ این عادت و غرض  
 از آن داشته باشد و ما را از آن مستحضر کند بسیار متشکر خواهیم شد.

ی - ایضاً در مقطعات ص ۳۷۱:

درین ظلمت سرا تا کی بیوی دوست بنشینم

گاهی انگشت بر دندان گهی سر بر سر زانو



بیا ای طالب دولت بیاور مژده وصلی

عسی الأیام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا

مصراع اخیر این قطعه تضمین بیتی است ۱ از یکی از تدمای شعراء جاهلیت موسوم بقند زهمانی (قند بکسرفاء و سکون نون و در آخر دال مهمله و زمانی بکسر زاء معجمه و تشدید میم و الف و نون و یاء نسبت) که در موقع حرب بسوس که بر سر ماده شتری چهل سال جنگ ما بین دو قبیله بزرگ عرب بکر و تغلب روی دادو هر دو قبیله تقریباً فانی گشتند ایاتی بس عالی سروده است که در غالب کتب ادب و از جمله در اوایل حماسه ابو تمام مذکور است، و بعضی از آن آیات را ما در حواشی ذیل صفحه ۳۷۱ از دیوان خواجه طبع وزارت فرهنگ ذکر کرده ایم و اینجا نیز بملاحظه اینکه همه شواهد تضمینات عربی او در یکجا جمع باشد باز آنها را ذیلاً تکرار میکنیم، و آیات اینست:

صفحننا عن بنی ذهل	و قلنا القوم اخوان
عسی الأیام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا	ن قوماً کالذی کانوا
فلما صرح الشر	فامسی و هو عریان
ولم یبق سوی العدو	ن دنا هم کما دانوا
مشینا مشیه اللیث	غذا ۲ واللیث غضبان
بضرب فیه توهین	و تخضیع و اقران
و طعن کفهم الزق	غذا ۳ والزق ملان
وبعض الحکم عند الجھ	ل للذلة اذعان
و فی الشر نجاة جی	ن لا ینجیک احسان

(تمام شد تضمینات عربی)

(۱) میگوئیم تضمین بیتی است و نمیگوئیم تضمین مصراعی است زیرا که این آیات عربی از بحر هزج سالم است و بحر هزج همیشه در عربی مربع استعمال میشود و هرگز مثنی یا مسدس چنانکه در شعر فارسی معمول است استعمال نشده لهذا آنچه از بحر هزج سالم در عربی يك بیت حساب میشود بروزن چهار مفاعیلن در فارسی يك مصراع محسوب میشود بروزن همان چهار مفاعیلن، مثلاً هر يك از مصاربع غزل الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها در عربی يك بیت است و در فارسی يك مصراع.

۲ - بدال مهمله ۳ - بدال معجمه



## آثار بهستان

### کاسه سفالین زرین فام

بقلم آقای

دکتر مهدی بهرامی

از اشیاء تازه‌ای که در بازار عتیقه طهران دیده میشود ظروف زرین فام (طلائی) زیبایی است که در ناحیه گرگان بست آمده و از حیث نقش و جلوه لعاب با آنچه تا کنون در کاشان و ری و ساوه پیدا شده و تا اندازه‌ای نزد اهل فن مشهور میباشد اختلاف دارد.

با آنکه خوانندگان محترم مجله یادگار همه بشناسائی چنین آثار گرانبهای صنعتی علاقه دارند و ما نیز با کمال میل و شوق در باره آنها تحقیق میکنیم ولی مع التأسف بررسی اینهمه ظروف مختلف که سعادت شناسائی آنها نصیب ما گردیده از حوصله این مقاله تجاوز میکند و موضوع رساله جداگانه خواهد بود که انشاءالله تعالی بزودی پیشگاه ارباب علم سفال شناسی در ایران تقدیم خواهیم داشت.

اینک پس از شرح مختصری راجع بظهور ظروف سفالین بالعب زرین (مشهور بنوع طلائی) بمعرفی یک نمونه که دارای امضاء و تاریخ میباشد اکتفا میکنیم.

در قرون وسطی ظروف سفالین و چینی ساخت چین رقم عمده محصول آن کشور را تشکیل میداده که بایران و از ایران بکشور روم (بیزانس) حمل و نقل میشده است. مورخین اسلامی آنرا در جزء «الطرائف الصینیة» بخوبی می شناخته و فروشندگان چینی در بازار دارالخلافه بغداد مکان و محله خاصی داشته اند ۱.

۱ - رجوع شود بکتاب البلدان تألیف ابن الفقیه الهمدانی طبع لندن ۱۸۸۵ میلادی و

همچنین نسخه خطی کتابخانه آستان قدس مشهد.



ارتباط چین در آن وقت با ایران هم از راه خشکی و طریق تر کستان و مرو و شاهجان و نیشابور (راه ابریشم) بوده و هم بوسیله راههای هندوستان و خلیج فارس و بنادر سیراف و بصره صورت میگرفته است. ۱۰

اندیشه رقابت اقتصادی با پیشرفت روز افزون ظروف چینی از پیش از اسلام خیال هنرمندان ایران را آسوده نگذاشته و پیوسته در صدد شکست بازار آن بر آمده حتی در همان اوقات ترقی ظروف چینی در آغاز قرن سوم هجری که مصادف با پادشاهی سلسله تانگ (۶۱۸-۹۰۶ میلادی) در چین بوده است در مراکز مختلف صنعتی کشور مانند نیشابور و ری و اصطخر و شوش دست بتقلید و ساختن ظروفی زده اند که در لعاب و در نقش با بهترین نمونه های کار چینی قابل مقایسه میباشد.

در دوره تانگ در چین ظروف سفالینی ساخته میشد که بیشتر بلعاب رقیق و روان رنگارنگ یا آبی نیلی زینت یافته و در میان چینی ها نمونه هاییکه دارای لعاب ضخیم رنگ سلاذن ۲ یا سفید بوده و بنقش کنگره ۳ یا مخطط ۴ بگل و بوته های تزئینی آرایش یافته بودند بسیار در آسیای مرکزی و ایران رواج داشته است شرح و بیان شگفتی های بسیاری که از هنرمندان کشور خاصه استادان خراسان و کاشان و ری در تاریخ سفال سازی بهمچشمی و رقابت کارهای چینی بوجود آورده اند دراز است، همینقدر میتوان اشاره نمود که در طی این مبارزه کارگاههای بزرگی در کشور تشکیل گردید و گذشته از تهیه ظروف سفالین بسبک چین بکشف و ابتکار سبک های تازه ای نیز موفق آمدند که از همه معروفتر طرز مینائی و زرین فام بوده است.

ظروف سفالین که در قرن ششم و هفتم هجری ساخته میشده دارای جدار بسیار نازک و خمیر سخت و درخشنده میباشند که با سنگ سائیده و خرده شیشه و گل سفید (لوری یا رکانی منسوب بدعوات گل خیز) ساخته شده اند.

لعاب زرین از آغاز قرن سوم در ایران شناخته شده بود ولی نخستین نمونه های

۱ - Heyd, Histoire du Commerce du Levant, Leipzig 1924.

۲ - Céladon - ۳ Décor gravé sous l'émail - ۴ Genre incisé

(طلایی)  
با آنچه  
ر میباشد

گرانبهای  
نیم ولی  
اگر دیده  
انشاءالله  
ت.

(مشهور)

صول آن  
قل میشده  
شدگان

میلادی و



آن که بگبری طلائی شهرت دارند در استحکام با ظروف ساخت قرن ششم و هفتم قابل مقایسه نیست و از حیث ترکیب مواد نیز با آنها کاملاً اختلاف دارند و بنظر میرسد که اولین سبک طلائی تا پایان قرن چهارم بیشتر دوام نکرده و چون هیچ نمونه‌ای در قرن پنجم سبک طلائی ساخته نشده است نمیتوان دومین سبک طلائی را دنباله اولی دانست. بنظر ما ظروف زرین فام که در قرن ششم و هفتم هجری در کاشان و ری و گرگان ساخته شده در تاریخ هنرهای زیبای کشور بی نظیر بوده بلکه در تاریخ سفال سازی دنیا نیز مقام ارجمندی دارند و ما در هیچ کشوری نمونه‌ای زیباتر از آن که بدان سبک ساخته شده باشد نمی شناسیم و بهمین مناسبت این ظروف در تمام دنیای قدیم مورد توجه بوده و بتقلید آن در اسپانیا نوع زرین فام مشهور بزلیج را ساخته‌اند ولی بتصدیق یکی از مسافران همان کشور یعنی ابن بطوطه طنجه‌ای نمونه‌های ساخت اسپانیا از کار ایران پست تر است.

چنانکه میدانیم در بار سلاجقه و خوارزمشاهیان مرکز اهل هنر و دانش محسوب میشده و در آنجا فن خوش نویسی و نقاشی بسیار مورد توجه مردمان بوده است، استادان سفال ساز نیز از همکاری با ایشان کوتاهی نکرده و زاده ذوق و زحمت خود را اغلب بهترین وجهی باشعار دلچسب و تصاویر زیبا آرایش میداده‌اند. در این هنر هم کار کوزه و عمل ساخت آن بسیار دشوار بوده است و هم ترکیب خمیر و تهیه کالبد گلی آن. در باب طرز ساخت لعاب ظروف مؤلف رساله «کاشی گری» (غضاره) یعنی ابوالقاسم عبدالله بن علی بن ابی طاهر چنین مینویسد:

«وسیاقت لبقه بدین تفصیل باشد: فراگیرند زرنیخ زرد و سرخ یکجزو و نیم و مرقشیا ذهبی یا فضی یکجزو و زاج زرد طبسی یا قبروسی نصف جزو و معجون مدقوق مسحوق چهار یکی ازو بشش درم نقره محرق بگوگرد بر صلیه دو شبانروز سحوق کرده و مهیا شده با قدری دوشاب حل کرده آلات را نقش کنند چنانکه خواهند و باز در شاخوره ثانی نهند که برای آن کار ساخته باشند و سه شبانروز دود می دهند تا رنگ دو آتشی مثل طلا گیرد و چون سرد شود بیرون کنند و بخاک باریک بمالند



صبغی مثل زر ازوی درخشد و گروهی دیگر برین لبقه ادویه چند زیادت میکنند چون برنج و زنجار اما بجای همه شادنج مفرد با نقره محرق همین کار بکنند و آنچه از آن آتشی معتدل یافته باشد مثل زر سرخ درفشد و مانند روشنی آفتاب درخشد کاسه‌ای که ما امروز از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم دارای پایه و دیواره کوتاه و لعاب سفید رنگ است که بسبب طلائی بر روی آن نقاشی شده ۲۰



نقش امضای سازنده کاسه زرین فام گرمان

نقش درون ظرف عبارت از چهار ترنج گلابی شکل میباشد که بدور ترنج گردی در میان کاسه قرار گرفته و در فواصل آنها مجلس گفتگوی دو نفر جوان چهار بار تکرار شده است.

هر یک از ترنجها بتصویر پیکر گاو بزرگی آرایش یافته و در بیرون نوشته بخط نسخ شکسته دور لبه ظرف را فرا گرفته است، بخشی از آن از بین رفته و آنچه

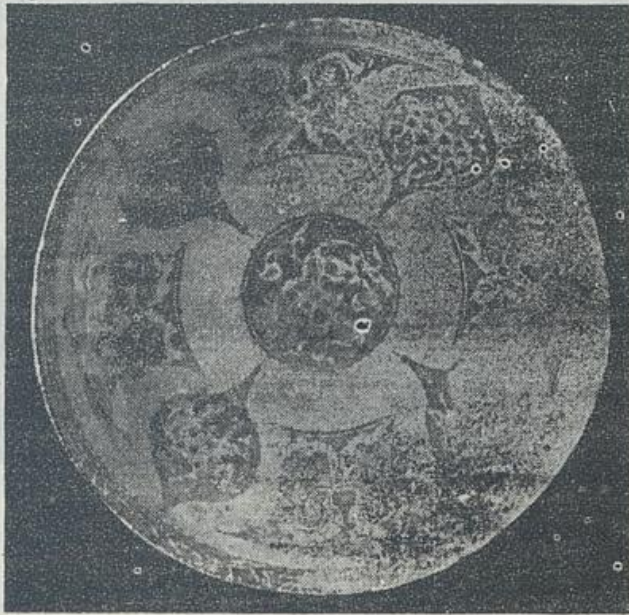
H. Ritter, J. Ruska, F. Sarre, R. Winderlich, » Orientalische — ۱  
steinbucher und Persische Fayencetechnik » (Istanbuler Mitteilun-  
gen, H. 3, 1935, p. 29—30

۲ - فراخی دهنه ۲۰٫۵ و بلندی آن ۹٫۵ سانتیمتر است .



باقی مانده شامل اشعار فارسی است که بامضاء ذیل ختم میشود :

محمد بن ابی منصور الکاشی بتاریخ صفر احدی و ستمانه هجریه (۶۰۹)  
اهمیت این ظرف تنها بمناسبت نام سازنده و تاریخ ساختنش نیست بلکه سبک  
کار آن شیوه تازم ای را نشان میدهد که با اسلوب استادان کاشان و ری و ساوه فرق  
دارد و نخستین کار ساخت گران را که تا کنون شناخته شده بماند .  
با آنکه پسر ابو منصور خود را از اهل کاشان میدانند نه نام او نه نام پدرش



نقش درون کاسه

هنوز در شمار خاندان کاشی گران کاشان دیده نشده است حتی سبک کارش هم وطن  
اصلی او را ابداً بیاد نمی آورد چه از لعاب سفید رنگ و سبک ترکیب بندی نقش درست  
نمی توان شخصیت صنعتگر را مبرز کرد بلکه تنها از ملاحظه جزئیات کار است که  
میتوان باختلافیکه میان شیوه محمد بن ابو منصور با کارهای کاشان و ری موجود  
است پی برد .

مثلاً در صورتیکه هنرمندان کاشان چهره اشخاص را درشت و اعضاء آنرا کاملاً  
واضح نموده بنمایش زیبایی آنها توجه خاصی معطوف داشته اند تصاویر اشخاصی که



در این کاسه دیده میشود هیچکدام مبین چنین فکری نیست بلکه از جهت اختصاری بسبب کار استادان ساوه مشابهت دارد.

همچنین بر روی سر جوانان کار کاشان نیم تاجی دیده میشود که در فراز پیشانی بمرواریدی آراسته شده و بر روی جامه آنها نیز گل و بوته‌های تزئینی گواه مخصوص توجه نقاش بنمایش طبیعت است.

آرایش زلف سرد روی کاسه‌ها بسیار ساده است و موها در دو طرف پیشانی تقسیم شده و از این لحاظ هم با شیوه استادان ری و ساوه اختلاف دارد.

در کاشان در آغاز قرن هفتم دو استاد مشهور کاشی گر بوده اند که نام آنها بر روی ظروف و کاشی‌ها خوانده میشود و این دو هر یک سبکی جدا گانه احداث کرده بودند یکی بزرگترین استاد کاشی گر کاشان ابو زید محمد بن ابوزید نقاش مشهور به بطه (کذا) که خود او در تهیه کاشی و محراب حرم حضرت رضا علیه السلام در مشهد و پدرش در ساختن مزار متبرک حضرت معصومه علیها سلام شرکت نموده دیگری سید شمس الدین الحسنی که بهترین کارش همان بشقاب بزرگ متعلق بمجموعه امور فو پولس ۱ است که مجلس ملاقات خسرو شیرین را نشان میدهد و تاریخ آن جمادی الاخر سنه ۶۰۷ هجری است ۲.

با اینکه این دو استاد همزمان هر یک در کار خود استقلال فکری دارند باز در سبک نمایش انسان و آرایش مجلس بین ایشان بستگی فاحشی موجود است که همان نماینده و گواه شخصیت شیوه معمول کاشان میباشد.

بنابر این محمد بن ابی منصور را نمیتوان از نظر صنعت از مردم کاشان بشمار آورد و انتساب او را باین شهر مخصوص کاشی گران برای شناسائی کار او کافی دانست بلکه بشرحی که گفتیم گر گانی دانستن او اولی است.

۱ - Eumorfopoulos

۲ - برای مزید اطلاع بآخذ ذیل رجوع شود:

M. Bahrami, Le Problème des atelies etc. (Rev. des Arts Asiatiques) 1913

A. Pope, A survey of persain Art, 1918, vol. vpl. 708



## بعضی ملاحظات

بقلم آقای دکتر غلامحسین صدیقی

استاد محترم عزیز،

قرائت مقاله‌ای که در بخش تحقیقات ادبی در شماره پنجم مجله یادگار بعنوان داستان گرگ و بره مرقوم فرموده بودید موجب مزید اطلاع بنده و شاید بسیاری از خوانندگان آن مجله سودمندمتع شد ضمناً شرحی را که سابقاً در تاریخ الرسل والملوک تألیف محمد بن جریر طبری (مجلد دوم از حلقه دوم ص ۱۸۰۲ در وقایع سال ۸۲ هجری) خوانده بودم بیاد آورد بی فایده ندانستم که مطالب منقول در تاریخ مذکور را که موضوع یک داستان دیگر لاقونتن شده (کتاب چهارم داستان هجدهم بعنوان پیرمرد و فرزندانش) و او خود اصل آنرا به ازوپ (ایسوپوس) نسبت داده است ترجمه کرده تقدیم دارم.

«مهلّب حبیب و سایر فرزندان» را که حاضر بودند خواست و تیرهایی رادسته کرده و بایشان گفت آیا اگر تیزها مجتمع باشند می‌توانید آنها را بشکنید؟ گفتند نه گفت اگر متفرق باشند آنها را می‌شکنید؟ گفتند آری مهلب، گفت اینست منفعت اتحاد و جماعت.

داستان روباه و خروس را نیز که در مرزبان‌نامه نقل شده (ص ۱۷۰-۱۷۲) لاقونتن بنظم آورده است (کتاب دوم داستان پانزدهم) و داستان شتر با شتربان موجود در مرزبان‌نامه را (ص ۱۹۳-۱۹۷) با تغییراتی در داستانهای لاقونتن می‌بینیم (کتاب دوم داستان یازدهم) چون قسمت مهم مواد کتاب مرزبان‌نامه اصلاً ایرانی است تحقیق مواردی که در داستانهای ادبای مغرب مشابهت با حکایات آن کتاب دارد خیالی از فایده نخواهد بود، البته اگر کسی در داستانهای شرقی (مخصوصاً هندی) و غربی استقصاء کند داستانها و قصص مشابه دیدار نیز خواهد یافت.

\*\*\*

در مقاله تاریخ مختصر طب اسلامی بقلم استاد محترم جناب آقای دکتر غنی یکی دو نکته بنظر حقیر رسید که بعرض میرساند.

آقای دکتر مرقوم فرموده‌اند (ص ۲۳): «پس از آنکه مازیار بن قارن از طرف خلفای عباسی بحکومت طبرستان معین شد ...»



توضیح آنکه مازیار بن قارن فقط از طرف مأمون خلیفه بوساطت بزبست پسر فیروزان (یحیی بن منصور صاحب زیج مأمونی) بحکومت طبرستان منسوب شد و هفت سال در آنجا حکومت کرد (تاریخ طبرستان ص ۲۰۷ و ص ۲۲۱) در همان صفحه آقای دکتر نوشته اند علی بن ربیع رئیس دیوان کتابت مازیار شده و تا قتل او باین سمت برقرار بود « این عبارت کاملاً موافق با واقع نیست زیرا مازیار در سال ۲۲۴ در هر مزد آباد طبرستان بدست عمال عرب افتاد و در شوال ۲۲۵ وی را بسامرا آوردند و در ذی القعدة سال ۲۲۵ در همان جا بامر معتصم خلیفه عباسی او را آنقدر تازیانه زدند که مرد ولی پیش از اینکه مازیار گرفتار شود ابراهیم بن مهران صاحب شرطه و علی بن کاتب و شاذان ابن ابوالفضل صاحب خراج و یحیی بن الروزبهار (تاریخ طبرستان چاپ طهران ص ۲۰۹: روز بهان) جهنم خود را خواست و بایشان گفت که حرم و منازل و ضیاع شما در دشت است و عرب داخل داخل دشت شدند خوش ندارم که شما را بدبخت کنم پس بمنازل خود رفته برای خود امان بطلبید (طبری مجلد سوم از حلقه سوم چاپ فرنگ ص ۱۲۸۳ - ۱۲۸۶) بنابراین علی بن ربیع در ۲۲۴ از دیوان کتابت برکنار مانده و حال آنکه مازیار در ۲۲۵ بقتل رسیده است.

قول مصحح کتاب فردوس الحکمه که گوید علی بن ربیع طبری در طبرستان رئیس دیوان کتابت مازیار شد و درین محل ماند تا مازیار کشته شد (ص ح از مقدمه) مأخذ و مدرک ندارد و نمیتواند مورد اعتماد قرار گیرد خاصه که مصحح مذکور در مقدمه خود مرتکب خطاهائی شده از آن جمله هارون را که مقصود ابو جعفر هارون الوائق بالله می باشد با خلیفه هارون الرشید اشتباه کرده است (مقدمه ص ز و متن ص ۵۱۹) در همین مقاله (ص ۲۷ س ۲۲) لفظ استاد ظاهراً غلط چاپی و شاگرد صحیح است. باتقدیم احترامات، غلامحسین صدیقی

یکی دو ملاحظه ای که آقای دکتر صدیقی در خصوص مازیار و علی بن ربیع طبری نوشته اند صحیح است و مسامحه ای که در این باب از طرف نویسنده محترم مقاله «تاریخ مختصر طب اسلامی» رفته لابد ناشی از آن بوده است که ایشان بهمان نوشته مصحح و ناشر کتاب فردوس الحکمه اعتماد کرده و بمنابع معتبرتر مراجعه نفرموده اند. اما در باب منشأ داستانهای منظوم لافونتن چنانکه خود آقای دکتر صدیقی نوشته اند و ما هم یاد آور شده بودیم این گونه حکایات و قصص و امثال بسیار قدیمی است

بار بعنوان  
بسیاری  
رخ الرسل  
در وقایع  
در تاریخ  
مان هجدهم  
نسبت داده  
ای رادسته  
مید؟ گفتند  
سست منفعت

(۱۷۲-۱۷۳)  
بان موجود  
نیم (کتاب  
مت تحقیق  
ذخالی از  
( و غربی

کتر غنی  
از طرف



و اگر چه لباس ظاهر آنها در طی ادوار تغییرات بسیار یافته لیکن ماده اصلی و متن آنها همچنان محفوظ مانده است و اساس بیشتر آنها هم چنانکه اشاره کرده بودیم شرقی مخصوصاً از مردم هند و ایران است. غرض ما در آوردن اشعار ربیعه و نشان دادن تشابهی که از جهت مضمون مابین آنها و یکی از داستانهای منظوم لافو نتن بنظر میرسد فقط از لحاظ جلب توجه خوانندگان بود یکی از این موارد و بهیچوجه قصداً استقصای این موضوع نبود. از اینکه آقای دکتر صدیقی چند مورد دیگر را هم نشان داده اند از ایشان تشکر میکنیم و در تأیید ایشان در باب داستان تیرها یاد آور میشویم که در مرزبان نامه اشاره بهمین داستان در این بیت عربی آمده است آنجا که میگوید :

تأبی القداح اذا جمعن تکسراً  
و اذا افرقن تکسرت آحادا

داستان پیر مرد و سه پسر او و پیل زدن زمین برای یافتن دینه نیز مشهور و در بعضی از کتب قدیمی ما بر سیل تمثیل آورده شده. دو حکایت دیگر از این قبیل یکی حکایت « نی و بلوط » دیگری حکایت « شیر فروش و آب کردن او در شیر » اولی را سابقاً انوری بعنوان « چنار و کدو بن » منظوم ساخته بوده و دیگری را سعدالدین کافی بخارائی برای کمک بتکمیل این موضوع آن دو حکایت منظوم فارسی را هم ما در اینجا عیناً نقل میکنیم :

#### داستان چنار و کدو بن از انوری

نشینده ای که زیر چناری کدو بنی	بر رست و بردوید بر او بر روز بیست
پرسید از چنار که تو چند روزی ای	گفتا چنار عمر من اکنون بود دو بیست
گفتا بیست روز من از تو فزون شدم	این کاهلی بگوی که آخر ز بهر چیست
گفتش چنار نیست مرا با تو هیچ جنگ	کاکنون نه روز جنگ و نه هنگام داور بیست
فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان	آنکه شود بدید که نامرد و مرد کیست

#### داستان شیر فروش نادرست از سعدالدین کافی بخارائی

دیدى بدان شبان که گرفتى همیشه شیر	آرى شبان ز شیر گرفتن توانگر است
در کوزه های شیر فزودی همیشه آب	بفروختى بخلق که شیر مطهر است
بنگر بدان شبان چه رسید از بلای حرص	اینک بگویمت که دلت نیک غمخور است
سیلی درآمد و رمة خواجه را ببرد	فریاد کرد خواجه که چه شور و چه شراست
آواز داد هاتفش از گوشه ای و گفت	کاین خاک توده خانه پاداش و کیفراست
کاین قطره های آب که در شیر میزدی	شد جمع وسیل لشت و چنین فتنه گستر است

( یادگار )